

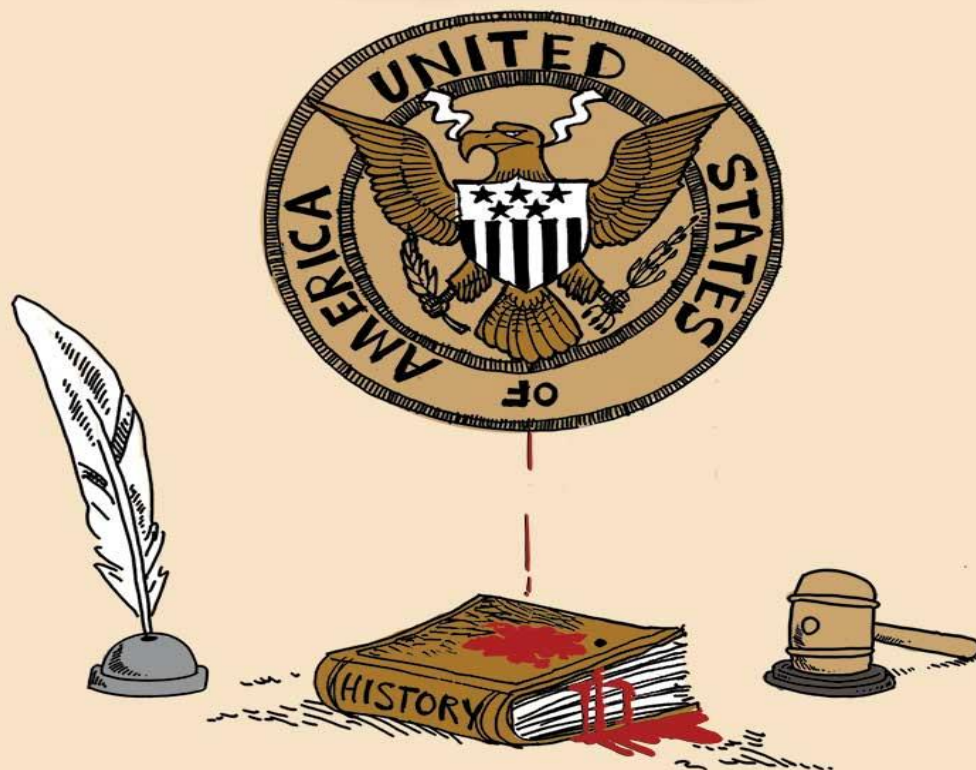
تاریخ مستطاب آمریکا



THE MAGISTERIAL HISTORY OF AMERICA

تاریخ مستطاب آمریکا

روایتی طنز اما مستند از تاریخ آمریکا



معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

Razavi.aqr.ir



چیزی که دنیا کم داشت!



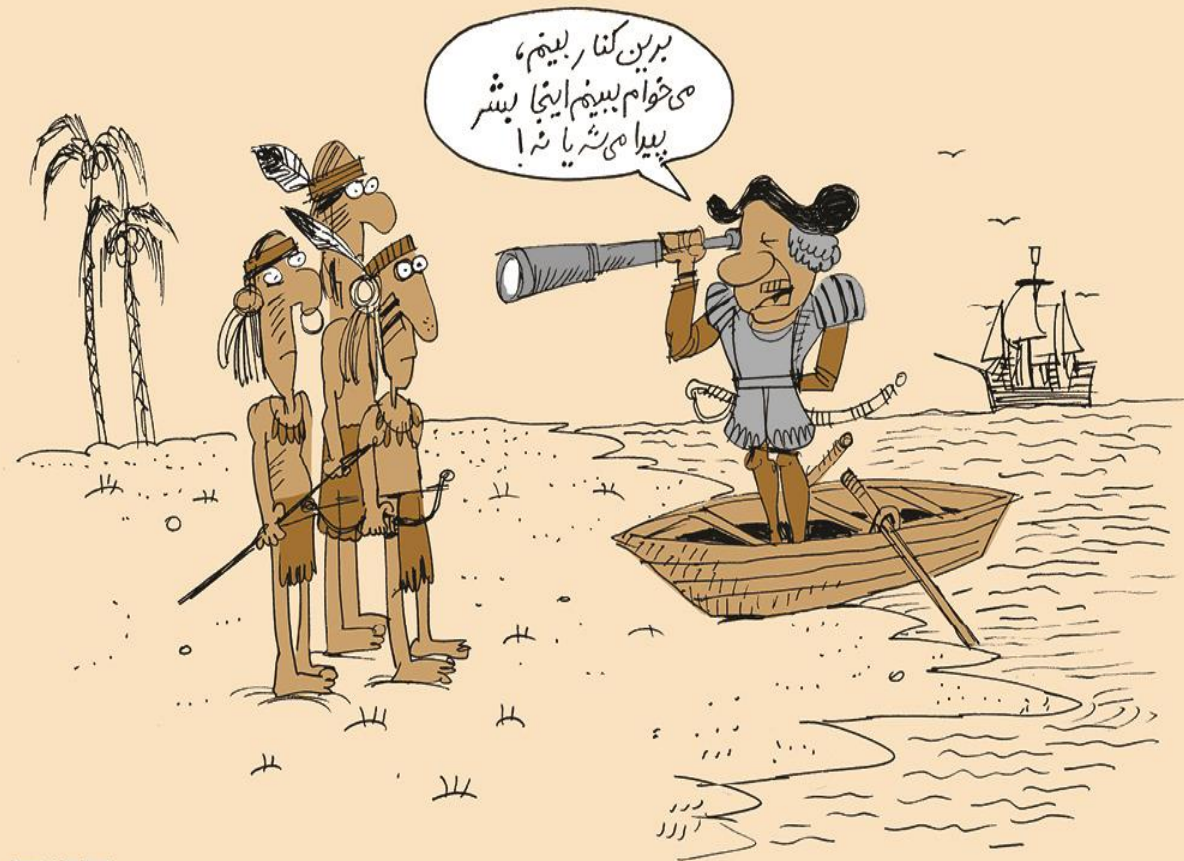
همه فکر می‌کنند تاریخ آمریکا از آنجا شروع می‌شود که کریستف کلمب^۱ قاره آمریکا را کشف کرد. چه سَرّی است در این ماجرا که همه، اروپایی‌ها را کاشف سرزمین سرخپوستان می‌دانند، خدا عالم است! لابد میلیون‌ها موجود متمدنی که از هزاران سال قبل در آن سرزمین زندگی می‌کردند آدم نبوده‌اند! اما حقیقت این است که کلمب فهمیده بود دنیا چیزی کم دارد.

همین که پای کلمب به اولین جزیره قاره آمریکا رسید، تصمیم گرفت اجرای حقوق بشر را شروع کند. اما همانطور که گفتیم در سراسر قاره جدید حتی یک بشر هم پیدا نشد که کلمب و دوستانش بتوانند حقوق او را محاسبه و پرداخت کنند! او در خاطراتش نوشته: «همین که به اولین جزیره سرزمین جدید رسیدم عده‌ای از بومیان را اسیر کردم تا قدرتم را به آنان نشان دهم.»^۲ البته مقصود کلمب همین قضیه پرداخت حقوق بوده و می‌خواست بومیان را با حقوق بشر آشنا کند!

(۱) Christopher Columbus (October 30, 1450 – May 20, 1506)

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۸.

برین کنار بیینم ، می خوام بیینم اینجا بشر پیدا می شه یا نه !



اولین گام برای پرداخت حقوق بشر



یکی از گام‌های کلمب برای آشناسازی بومیان سرزمین جدید با حقوق بشر، فهماندن نسبت «طلا و مس» به آن‌ها بود! او و یارانش همه بومیان بالای ۱۵ سال جزیره‌ی کیکائو در آمریکای مرکزی را مجبور می‌کردند هر سه ماه مقداری معین طلا جمع‌آوری کرده و به کلمب تحویل دهند و به جای آن، حلقه‌ای مسی به گردنشان آویزان می‌شد. آن وقت هر سرخ‌پوست بالای ۱۵ سالی که گردنش فاقد حلقه‌ی مسی بود خیلی مختصر جریمه می‌شد. فقط یک دستش را قطع می‌کردند تا از خون‌ریزی بمیرد!

البته این جریمه برای یک بومی که نتوانسته رابطه‌ی میان «طلا و مس» را درک کند جریمه‌ی زیادی نیست! بالأخره بومیان یک روزی باید این رابطه را درک می‌کردند. واقعاً یک بومی که نتواند این رابطه را بفهمد، چطور می‌تواند با بشر و حقوق و مزایای او آشنا شود؟

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۱۱.

تاریخ مستطاب آمریکا، محمدصادق کوشکی و مازیار بیژنی، تهران، مؤسسه فرهنگی خاگریز ایپان و اندیشه، ۱۳۹۴، صفحه ۷

آخه من چقدر باید زحمت بکشم که بهت شیمی معدنی یاد بدم؟



Razavi.aqr.ir



بومیان و مفاهیم عمیق آمریکایی!



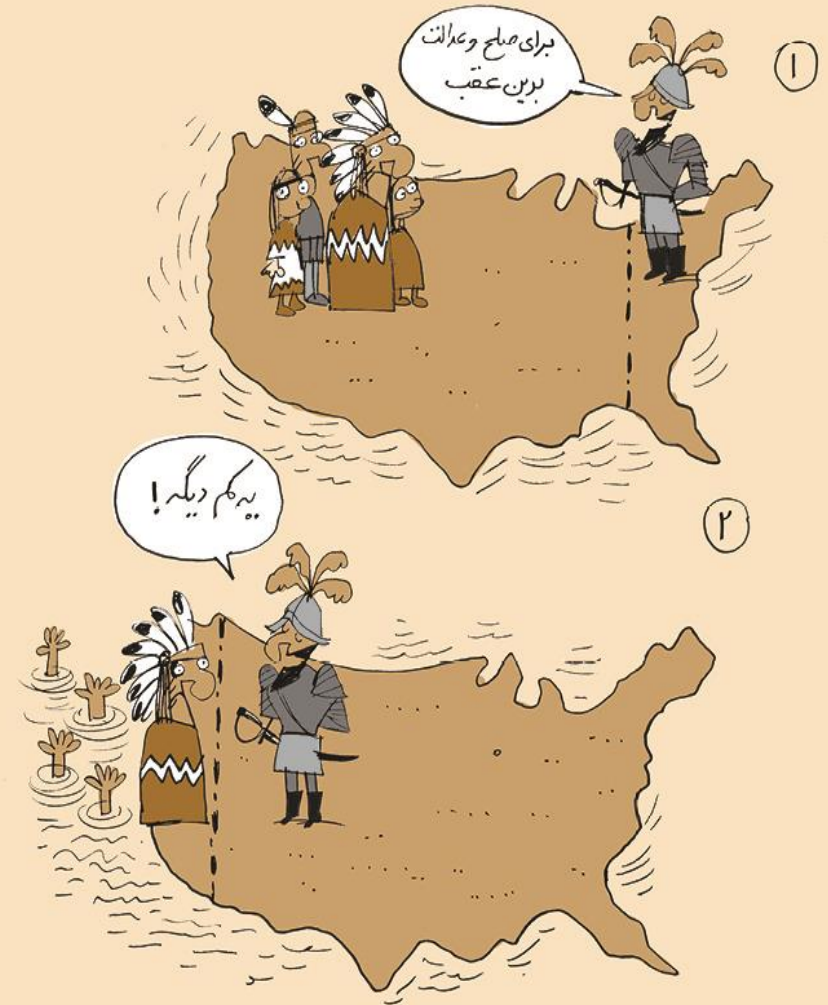
اروپایی‌هایی که به آمریکا مهاجرت می‌کردند، یعنی اجداد آمریکایی‌های امروز، یکی از سنگین‌ترین مسئولیت‌های تاریخی جهان را بر عهده گرفته بودند. آنها مجبور بودند به زبان خوش، مفاهیم عمیقی مثل صلح، عدالت، دموکراسی و حقوق بشر را در ذهن بومیانی که حتی بشر هم نبودند و زبان آدمی‌زاد - یعنی اروپایی‌ها - را هم نمی‌دانستند، فرو کنند!

آن‌ها نشستند و فکر کردند و عقل‌هایشان را روی هم ریختند و در نهایت موفق شدند روش‌هایی خلاقانه برای فرو کردن این مفاهیم در کله بومیان پیدا کنند. روش‌هایی مثل آنچه در منطقه آگون در فوریه سال ۱۶۴۳ به کار گرفتند. آنها شبانه به سرخ‌پوستان این منطقه حمله کردند و بسیاری از آن‌ها را در خواب به قتل رساندند. بعضی از بچه‌ها را به رودخانه می‌انداختند و هنگامی که پدران و مادران آن‌ها برای نجاتشان به رودخانه می‌پریدند، با تیراندازی مانع بازگشتشان به خشکی می‌شدند! در نتیجه همه در کنار هم غرق می‌شدند!

(۱) پروتستانیزم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی، نصیر صاحب‌خلق، تهران، انتشارات موعود، چاپ ششم: ۱۳۸۹، صفحه ۴۴.

تاریخ مستطاب آمریکا، محمدصادق کوشکی و مازیار بیژنی، تهران، مؤسسه فرهنگی خاکریز ایمان و اندیشه، ۱۳۹۴، صفحه ۹

برای صلح و عدالت برین عقب



Razavi.aqr.ir



چیزی که دنیا کم داشت!



متأسفانه تعداد بومیان قاره آمریکا خیلی زیاد بود و حقوق بشر به همه نمی‌رسید. این بود که مهاجران اروپایی به فکر کاهش جمعیت افتادند. برنامه کاهش جمعیت بومیان، نه تنها به افزایش تعداد معتقدان به دموکراسی کمک می‌کرد، بلکه موجب افزایش رفاه و خوشبختی بومیان هم می‌شد. بالأخره بومی کمتر، خوشبخت‌تر، مرفه‌تر! کارشناسان ترویج دموکراسی در قاره‌ی آمریکا برای تحقق این مهم راه‌های طاقت‌فرسایی را طی کردند! مثلاً کورتز^۱ که از پیروان خلف گلمب بود، در سال ۱۵۱۹ با هفتصد نفر از یاراناش، به مناطق میانی قاره آمریکا پا گذاشت؛ در حالی که جمعیت بومیان آن منطقه به ۲۵ میلیون نفر می‌رسید. کورتز و یاراناش، چه زحمتهای که نکشیدند و چه خون‌دهایی که نخوردند، تا موفق شدند یک قرن بعد (۱۶۰۵) جمعیت بومیان آن منطقه را به یک میلیون نفر کاهش دهند! وقتی جمعیت یک بیست و پنجم شود، ثروت و رفاه هر نفر بیست و پنج برابر خواهد شد!^۲

(۱) Hernán Cortés de Monroy y Pizarro (1485 – December 2, 1547)؛ یکی از فرماندهان ارتش اسپانیا که امپراتوری آزتک در مکزیک را سرنگون کرد.
(۲) تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، نصیر صاحب‌خلق، تهران، انتشارات موعود، چاپ هشتم: ۱۳۹۱، صفحه ۳۳.

تعدادتون خیلی زیاده حقوق بشر به همتون نمی‌رسه .



آموزش کاربردی تمدن!



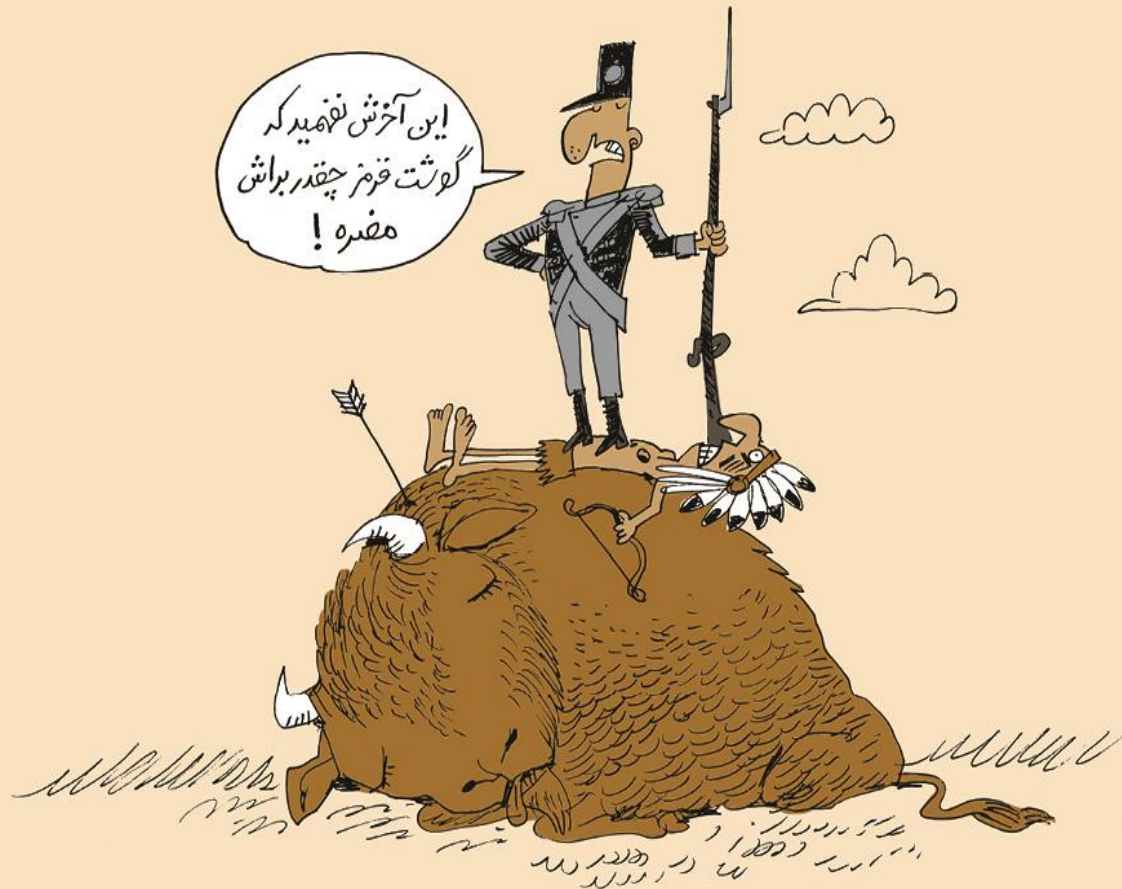
آمریکایی‌ها برای آموزش مفاهیم اخلاقی به سرخ‌پوستان از روش‌های کاربردی بهره می‌بردند. مثلاً برای هر کسی که سر بریده یک مرد سرخ‌پوست را تحویل سربازان دولتی می‌داد صد سکه طلا پرداخت می‌کردند، ولی برای سر یک زن یا کودک سرخ‌پوست فقط پنجاه سکه طلا می‌دادند! این روش باعث می‌شد سرخ‌پوستان ارزش مردها را بهتر درک کنند و از طرف دیگر کودکان و زنان کمتر کشته شوند! آندرا جکسون^۲ - رئیس جمهور آمریکا در سال‌های ۱۸۲۹ الی ۱۸۳۷ - از کسانی بود که برای آموزش سرخ‌پوستان زحمات فراوانی کشید. او در جایی گفته بود: «اگر ما همه زمین‌های سرخ‌پوستان را هم می‌گرفتیم، بر حق بودیم! چون قبایل و جنگجویان سرخ‌پوست به قدرت ایالات متحده احترام نگذاشتند. آنها خیال می‌کردند ما ملت کوچکی هستیم. سرخ‌پوستان آن قدر گوشت بوفالو خورده بودند که چاق شده بودند و باید تنبیه می‌شدند! ما در چنین مواردی خون دشمنانمان را می‌ریزیم تا سر عقل بیایند.»^۳

(۱) نیمه پنهان آمریکا، شهریار زرشناس، تهران، انتشارات کتاب صبح، چاپ دوم: ۱۳۸۷، ص ۱۹.

(۲) Andrew Jackson (March 15, 1767 - June 8, 1845)؛ هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا از سال ۱۸۲۹ سال ۱۸۳۷.

(۳) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۱۷۳.

این آخرش نفهمید که گوشت قرمز چقدر
براش مضره!



Razavi.aqr.ir



آمریکایی‌ها و مبارزه با خرافات!



همیشه آمریکایی‌ها اول به سرخ‌پوستان حمله می‌کردند و بعد سرخ‌پوستان مجبور می‌شدند در مقابل امضای قرارداد صلح، بخشی از زمین‌های خود را به آمریکایی‌ها بدهند. اما آمریکایی‌ها بعد از مدتی دوباره حمله می‌کردند و قرارداد صلح جدیدی در مقابل زمین امضاء می‌شد. این ماجرا بارها و بارها تکرار شد، علتش هم کندذهنی سرخ‌پوست‌ها بود. اگر سرخ‌پوست‌ها بهره‌هوشی بیشتری داشتند، همان دفعه اول متوجه ماجرا می‌شدند!

آنها تصور می‌کردند عهد چیزی است که باید به آن پایبند بود و طبیعی است که آمریکایی‌ها برای از بین بردن این تصور خرافی، مجبور می‌شدند بارها و بارها قراردادهای خود با سرخ‌پوستان را زیر پا بگذارند و عهد خود را بشکنند. آن‌ها بیش از چهارصد قرارداد با قبایل سرخ‌پوست امضاء کردند که حتی در یک مورد آن هم رفتار غیر متمدنانه «وفای به عهد» رخ نداد، چون آمریکا ملتی بزرگ بود و همیشه احساس تنگی جا می‌کرد.

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۶۹۰.



اگر اصلاح نشوید باید بمیرید!



شاهین سیاه^۱ یکی از رؤسای قبایل سرخ پوست و از جمله تنبل ترین شاگردان تمدن آمریکایی بود و تا آخر عمرش هم نتوانست در این مدرسه نمره قبولی بگیرد. او سرانجام در سال ۱۸۲۳ به دست ارتش آمریکا اسیر شد. البته افراد قبیله اش قبل از او کشته شده بودند، چون به گفته یکی از افسران ارتش آمریکا «کاسه صبر رئیس جمهور ما لبریز شده! او سعی کرد تا سرخ پوست ها را اصلاح کند اما چون اصلاح نشدند تصمیم گرفت آنها را از روی زمین محو کند! اگر سرخ پوست ها نمی توانند اصلاح شوند پس باید بمیرند!»^۲

همین آقای شاهین سیاه در دادگاهش گفته بود: «سرخ پوستی که به اندازه مردان سفید، بد باشد نمی تواند در قبیله ما زندگی کند. آنها نوشته ها و قراردادهای دروغ با خود می آورند، به روی سرخ پوست ها می خندند تا فریشان دهند، با سرخ پوست ها دست می دهند تا اعتمادشان را جلب کنند و بعد با مشروبات الکلی آنها را مست و زانیشان را فاسد می کنند!...»^۳

(۱) Black Hawk (1767 – October 3, 1838)؛ رهبر یکی از قبایل جنگجوی سرخ پوست در آمریکا.

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۱۷۸.

(۳) همان، ص ۱۷۷.



دینداری به سبک آمریکایی!



کاپیتان جان میسون^۱ در مسیر خود برای تصاحب زمین‌های جدید، به سرزمین قبیله پکوئوت رسید. جایی در کنار رود میستیک در لانگ آیلند. سرخ‌پوستان پکوئوت با خوشحالی از افراد کاپیتان میسون استقبال کردند، اما افراد میسون مأمورینی وظیفه‌شناس بودند که بنا نبود وظیفه مقدسشان تحت تأثیر احساساتشان قرار بگیرد. آنها مأموریت داشتند برای گسترش تمدن، زمین فراهم کنند.

دستور کاپیتان میسون روشن و صریح بود! نیروهای میسون باید به جای جنگ با مردان قبیله پکوئوت، چادرهای قبیله را آتش می‌زدند و زنان و کودکان سرخ‌پوستی که از آتش فرار می‌کردند را با شمشیر می‌کشتند. نتیجه البته به نفع تمدن تمام شد! حدود چهارصد زن و کودک سرخ‌پوست در آتش کباب شدند و بوی سوختگی منطقه را فرا گرفت! سربازان میسون پس از اتمام مأموریت زانو زده و دعا کردند و خدا را سپاس گفتند که چنین پیروزی سریعی را نصیب آنان کرد.^۲

۱) John Mason (c. 1600-1672)؛ یکی از فرماندهان ارتش انگلستان.

۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آینه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۲۶.



کاکاسیاهای آویزان به تمدن



ملت بزرگ آمریکا هنوز از مشکلِ آدم کردن وحشیان سرخ پوست خلاص نشده بود که با دردر جدیدی روبرو شد، سیاه پوست‌ها! ماجرا از آنجا شروع شد که اول اروپایی‌ها و بعد آمریکایی‌ها از وجود میلیون‌ها موجود وحشی و سیاه در آفریقا با خبر شدند و بر اساس رسالت تاریخی‌شان تصمیم گرفتند برای اهلی کردن این کاکاسیاهای، از هیچ تلاشی فروگذار نکنند.

به نظر شما موجوداتی را که نه تفنگ دارند و نه توپ، نه زورشان به اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها می‌رسد و نه می‌توانند مانع اسارت و بردگی خودشان شوند، می‌توان آدم حساب کرد؟ برای درک عمق زحمات و تلاش‌های آمریکایی‌ها و قبل از آنها اجداد اروپایی‌شان، کافی است بدانید آنها طی چهار قرن، حدود پنجاه میلیون کاکاسیاه را شکار و برای بار زدن به سواحل غربی قاره آفریقا هدایت کرده‌اند!

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۶۱.



Razavi.ac.ir



کنترل کیفیت بردگان!



هزینه بارزدن و انتقال کاکاسیاه‌ها به اروپا و آمریکا خیلی زیاد بود. این محدودیت باعث شد شکارچیان، کاکاسیاه‌ها را به دقت معاینه کنند تا مطمئن شوند از کیفیت لازم برای متمدن شدن برخوردار هستند! به این ترتیب برخی از کاکاسیاه‌ها پذیرفته می‌شدند و داغ بردگی یا همان مهر کنترل کیفیت بر پشتشان می‌خورد و برخی دیگر هم به عنوان جنس ضایعاتی مهر مرجوعی می‌خوردند! ^۱

زیاد اتفاق می‌افتاد که مادر از فرزند یا زن از شوهر یا ... از هم جدا شوند. اما کاکاسیاه‌ها که با مفاهیم عمیقی چون استعداد و کیفیت و ... آشنا نبودند، در چنین مواقعی رفتارهای غیرمتمدنانه‌ای مثل گریه و زاری و غش و ضعف از خود نشان می‌دادند! آن هم به بهانه‌های واهی مثل اینکه دیدارشان به قیامت می‌افتد و دیگر همدیگر را نخواهند دید!

اما اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها هرگز اجازه نمی‌دادند این احساسات مبتذل مانع راه‌یابی کاکاسیاه‌ها به دروازه‌های تمدن شود.

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۴.



آموزش عملی مفاهیم تمدنی!

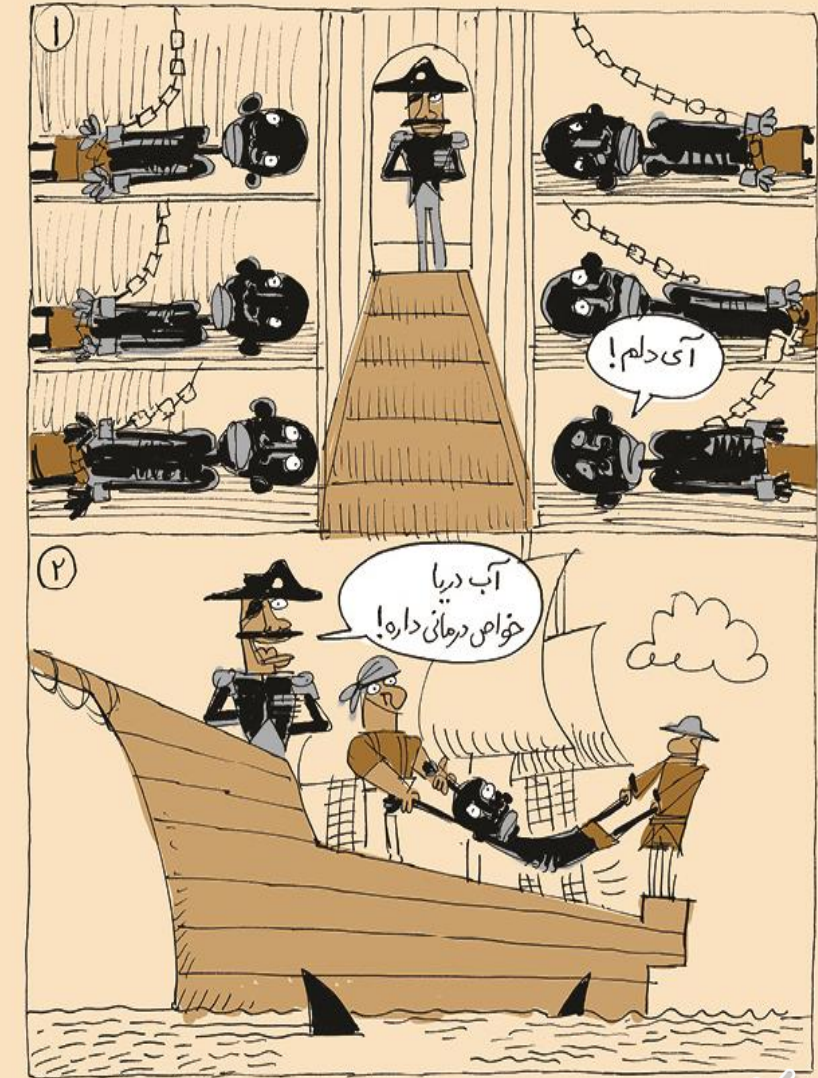


اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها، آموزش مفاهیم تمدن جدید را از همان ابتدا آغاز می‌کردند. آن‌ها کاکاسیاه‌ها را در انبار کشتی‌های ویژه حمل برده جا می‌دادند. جای هر کاکاسیاه یک طبقه به اندازه یک تابوت به ارتفاع پنجاه سانتی‌متر بود که نمی‌توانست در آن غلت بزند یا به پهلو بخوابد. معمولاً گردن و پاهای کاکاسیاه‌ها به کف طبقه زنجیر می‌شد و چون زنجیرها در روز یک‌بار بیشتر باز نمی‌شد، معمولاً محوطه انبار از ادرار و مدفوع انباشته می‌شد. فضای انبار کشتی‌های چوبی آنقدر مشمئزکننده بود که برخی از کاکاسیاه‌ها در ساعات هواخوری روی عرشه، خود را به دریا می‌انداختند تا از بازگشت به انبارها و مرگ تدریجی راحت شوند.^۱ در این میان اگر کاکاسیاهی بدون هماهنگی مریض می‌شد، به دلیل کمبود امکانات او را به دریا می‌انداختند تا خودش برای خودش فکری بکند.^۲

به این ترتیب کاکاسیاه‌ها با مفاهیم متمدنانه‌ای چون بهینه‌سازی، استفاده حداکثری از امکانات، خودکفایی و ... عملاً آشنا می‌شدند.

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۵.

۲) همان، ص ۶۵.



طرح بزرگ «متمدن سازی سیاهان آفریقا در مکتب بردگی» با رسیدن پای بردگان به اروپا و آمریکا وارد مرحله اصلی می شد. همین «رسیدن پای یک برده به آمریکا» استعداد و لیاقت زیادی لازم داشت و با وجود سخت گیری شکارچیان در کنترل کیفیت کاکاسیاه‌ها، بسیاری از ایشان به این افتخار نائل نمی شدند! مثلاً از ۱۰۶ برده‌ای که در سال ۱۷۴۱ در کشتی سی فلاور بارگیری شدند، تنها ۶۰ نفر لایق دیدن آمریکا بودند، چون ۴۶ نفر به دلیل بی ظرفیتی و عدم تحمل گرسنگی مردند.

البته آن ۶۰ نفری هم که زنده ماندند، به خاطر تدبیر و از خود گذشتگی اربابشان و خوردن کباب گوشت تازه زنده ماندند! حالا این که گوشت‌ها از جسد دوستان سیاه‌شان تهیه شده بود نمی تواند اهمیت زیادی داشته باشد. یک برده برای متمدن شدن باید حرف اربابش را گوش کند، خصوصاً آن که به فکر جلوگیری از اسراف و رفع گرسنگی او باشد!

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۶۵.



شلاق محوری، یک روش ابتکاری!



وقتی پای یک کاکاسیاه به آمریکا می‌رسید، مهمترین فرصت زندگی‌اش را تجربه می‌کرد. او می‌توانست در کنار یک خانواده متمدن کار کند و کار کند و شلاق بخورد تا آدم شود. بر اساس قانون، برده جزء اموال صاحبش محسوب می‌شد. یعنی یک برده‌دار همان‌طور که اختیار داشت غازش را سر ببرد یا قاطرش را شلاق بزند و از اسبش کار بکشد، حق داشت به زندگی برده‌اش خاتمه بدهد، او را با شلاق ادب کند و از او کار بکشد. این قانون بیش از ۳ قرن در آمریکا اجرا می‌شد.

ارباب‌های سفید برای اینکه برده‌ها در انجام وظایف‌شان به اهمیت دقت، سرعت و کیفیت پی ببرند یک روش ابتکاری شلاق محور ابداع کرده بودند. یک اسب یا قاطر شاغل در مزرعه ممکن بود بر حسب ضرورت، روزانه چند باری چوب یا شلاق بخورد، اما اگر برده‌های روزی ۲۰۰ ضربه شلاق نمی‌خوردند هیچ کاری پیش نمی‌رفت و تمدن آمریکایی نصفه‌کاره باقی می‌ماند.^۱

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۲۳۰.



برده‌داری می‌صرفه؟! نمی‌صرفه؟! ۱۴

آمریکایی‌های ساکن در ایالت‌های جنوبی سال‌ها بود که به دنبال کشاورزی در زمین‌های وسیع اطراف خود بودند، اما یک جای کار می‌لنگید تا این که سر و کله برده‌ها پیدا شد! طولی نکشید که زمین‌های به‌جامانده از سرخ‌پوست‌های منقرض شده و البته کار برده‌های سیاه باعث شد هزاران هکتار مزرعه ذرت و نیشکر ایجاد شود! در این میان برده‌های سیاه کار خاصی نمی‌کردند. آنها فقط زمین را شخم می‌زدند، بذر می‌پاشیدند، آبیاری می‌کردند و آخر کار هم محصول را برداشت کرده و به انبار می‌بردند و تحویل ارباب‌های سفید می‌دادند!

ساکنان ایالت‌های شمالی آمریکا به سرمایه‌داری و صنعتی شدن علاقه داشتند و معتقد بودند که برده‌داری کار درستی نیست. چون برده‌ها کارگران صنعتی ماهری نبودند تا به درد کار در کارخانه‌ها بخورند. اما جنوبی‌ها هنوز عاشق زمین و مزرعه و کار برده‌ها بودند. اختلاف میان ساکنان ایالت‌های شمالی و جنوبی آمریکا بر سر این مسأله آن قدر جدی شد که کار به جنگ کشید.



متأسفانه بالأخره قانون برده‌داری در آمریکا لغو شد و کاکاسیاه‌ها از یک دوره فشرده و جدی تمدن آموزی رایگان محروم شدند. اما این مسئله باعث نشد تا تفاوت میان سیاه و سفید و متمدن و «وحشی» از بین برود. به هر حال سفیدها بودند که تمدن را اختراع کرده بودند و سیاه‌ها بودند که از اول وحشی بودند و بعضی‌هایشان لیاقت بردگی پیدا کرده و چیزی مختصر هم در مورد تمدن یاد گرفته بودند.

به همین دلیل وقتی یک آمریکایی سفید پوست به نام هوگ دیویس با زنی سیاه پوست ازدواج کرد، دادگاه ویرجینا او را به جرم نجس کردن جسم خود از طریق ازدواج با زنی سیاه به تحمل شلاق محکوم کرد.^۱ پدران روحانی از روی محبت، سیاه‌پوستان را «بره‌های سیاه خداوند» صدا می‌زدند و همیشه به ایشان یادآوری می‌کردند که خدا آنها را آفریده تا در خدمت اربابان سفید باشند و اگر خدا می‌خواست، آنها را سفید و متمدن می‌آفرید!

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۷.



روش‌هاک آموزشی هیجان‌انگیز!



اعضای گروه کوک‌لوکس کلان گاهی تصمیم می‌گرفتند عملیات لینچ به صورت دسته جمعی اجرا شود. مثلاً در ماه مه سال ۱۸۶۶، تعدادی از اعضای شعبه ممفیس از ایالت تنسی، با هجوم به یک محله سیاه‌پوست‌نشین، ۹۰ خانه و ۴ کلیسا را به آتش کشیدند. در نتیجه ۴۸ سیاه‌پوست درون خانه‌ها لینچ شده و ۵ زن سیاه‌پوست با یک درجه تخفیف، هدف تجاوز قرار گرفتند.^۱

یکی دیگر از روش‌های آموزشی هیجان‌انگیز کوک‌لوکس کلان‌ها تکنیک «دار زدن از ارتفاع پست» بود. در این تکنیک، سیاهان گزینش شده به وسیله طناب از درخت یا درگاه خانه‌شان با دستان بسته به گونه‌ای دار زده می‌شدند که فاصله نوک انگشت پاهایشان تا زمین فقط چند میلیمتر باشد! این شیوه به صورت تضمینی افکار غلط را از دل و جان سیاهان پاک می‌کرد! چون سیاهان بی‌دلیل تلاش می‌کردند روی نوک انگشت پاهایشان بایستند و زمانی که خسته می‌شدند مرگ سراغشان می‌آمد!

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۲۷۰.



خوشبختانه پافشاری سفیدپوستان آمریکایی باعث شد مسئله «تفاوت نژادی» به عنوان یک نگرش تمدنی کاملاً جا بیفتد! و البته در کشور پیشرفته‌ای مثل آمریکا، همه دستگاه‌ها و از جمله صلیب سرخ، به مسائل تمدنی بسیار حساسند. به همین دلیل صلیب سرخ آمریکا خون‌های اهدایی سفیدپوستان و سیاه‌پوستان را جدا می‌کرد و برای تزریق خون به سفیدپوست‌ها، فقط از خون اهدایی سفیدپوست‌ها استفاده می‌کرد. چون خون یک سیاه‌پوست، لیاقت گردش در رگ‌های یک سفیدپوستِ متمدن را ندارد!

در این میان یک پزشک سیاه‌پوست که روش نگهداری خون (بانک خون) را ابداع کرده بود، سعی می‌کرد نظم موجود را به هم بزند و به جداسازی و تفکیک خون اهدایی سیاه‌ها و سفیدها خاتمه دهد. او ادعا می‌کرد از نظر علمی هیچ فرقی میان خون نژادهای مختلف وجود ندارد! و البته که اشتباه می‌کرد و به همین دلیل از کارش اخراج شد تا دیگر از این ادعاها و اشتباهات نکند!

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۵۴۸.



برای اینکه آمریکا به جایی برسد و چیزی بشود، لازم بود صابون حقوق بشر و دموکراسی آن به تن خیلی‌ها بخورد. کسانی مثل زنان، فقیران، کارگران و ... که درصد محدودی (حدوداً نود و نه درصد) از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دادند و طبیعی بود که آدم‌های به‌دردبخور آمریکا (که جمع عظیمی حدود یک درصد را در بر می‌گرفتند) برنامه‌ریزی کنند که صابون حقوق بشر و دموکراسی چگونه به تن هر گروه و دسته‌ای بخورد که بیشترین و بهترین نتیجه را داشته باشد.

کار زیاد و مزد کم! همه اقتصاددانان دنیا معتقدند کلید موفقیت این است. اگر کارخانه‌داری بتواند این طوری با کارگرانش تعامل کند خیلی سریع موفق می‌شود به جای یکی، ده تا و شاید هم صد تا کارخانه بزند! این گونه بود که آمریکا به حالت اشتغال کامل رسید و توانست طرح سراسری مبارزه با تبلی را در ایالات متحده به اجرا بگذارد.



طرح سراسری مبارزه با تبلی

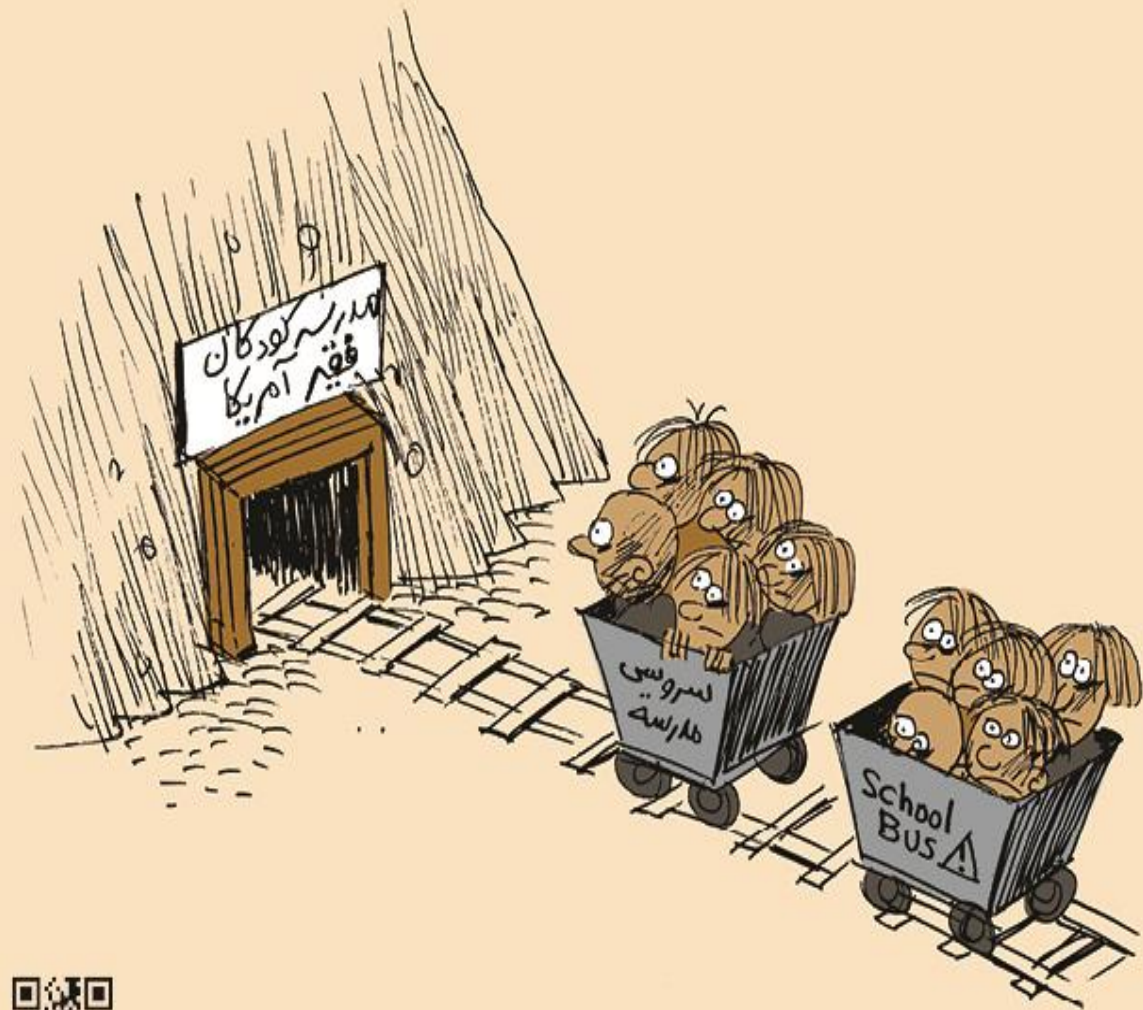


صاحبان واقعی آمریکا (یعنی همان اکثریت یک درصدی) می‌دانستند که با تن‌پروری و بی‌کاری نمی‌توان به یک ابرقدرت تبدیل شد و به همین خاطر در طرح سراسری مبارزه با تبلی تلاش کردند فرهنگ کار را حتی در بین کودکان نهادینه کنند. مثلاً در اواخر قرن ۱۹ فقط در ایالت پنسیلوانیا هزاران کودک ۷ تا ۱۶ ساله در معادن ذغال سنگ کار می‌کردند. آن‌هم در هوایی کاملاً بسته، آلوده و مرطوب در اعماق چند صد متری زمین و در حالی که آب تا زانوی آن‌ها می‌رسید.^۱

به نظر شما این‌گونه کار کردن و مفید بودن، بهتر از بازیگوشی و تبلی نبود؟ معلوم است که این طرح چه قدر به نفع آینده این بچه‌ها و آمریکا بوده است. حالا این‌که به قول فرماندار ویرجینیا از هر پنج کودک کارگر، چهار نفرشان بیمار شده و می‌مردند، دیگر مشکل بچه‌ها بوده که نازک نارنجی بار آمده و لیاقت زندگی در جامعه‌ای کاری و جدی مثل آمریکا را نداشتند.^۲

(۱) نیمه پنهان آمریکا، شهریار زرشناس، تهران، انتشارات کتاب صبح، چاپ دوم: ۱۳۸۷، ص ۶۳.

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، صفحه ۶۱.



چیزی که دنیا کم داشت!



صاحبان واقعی آمریکا به خوبی می دانستند که با احساسات شاعرانه نمی شود یک تمدن را پایه گذاری کرد. به همین دلیل به غر زدن های کسانی مثل ادوین مارکهام^۱ توجهی نمی کردند. او یک شاعر احساساتی بود که در سال ۱۹۰۷ در مورد کار کودکان در آمریکا گفته بود: «در سراسر سال در نیویورک و سایر شهرهای آمریکا می توانید کودکانی را ببینید که مجبورند به خاطر نان به همراه پدران و مادرانشان کار کنند. آن هم در هر ساعتی از شبانه روز! پسرهایی رنگ پریده و دخترانی لاغر با صورت هایی تیره که کمرشان زیر بارهای سنگینی که حمل می کردند خمیده شده بود.»^۲

یا یکی از اعضای حزب کشاورزان آمریکا هم در سال ۱۸۹۰ گفته بود: «وال استریت صاحب این کشور شده ... سرمایه داران وال استریت برای سود بیشتر از تولید اضافی در آمریکا سخن می گویند، در حالی که سالانه ده هزار کودک خردسال از گرسنگی می میرند...»^۳ معلوم نیست مردن این کودکان نازک نارنجی چه ربطی به وال استریت دارد!

(۱) Edwin Markham (April 23, 1852 – March 7, 1940)

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۲۹.

(۳) همان، ص ۲۸۴.



طرح از بین بردن تولیدات غذایی اضافه یکی از پیشرفته‌ترین تئوری‌ها و طرح‌های اقتصادی بشر تا کنون بوده است. در زمان ریاست جمهوری روزولت در اواسط قرن بیستم، برای حفظ قیمت تولیدات کشاورزی آمریکا، هزاران تن از غلات و مواد غذایی به دریا ریخته شد تا ورود محصولات اضافی به بازار، قیمت‌ها را کاهش ندهد. این طرح علاوه بر حفظ سودآوری کشاورزی و تثبیت قیمت‌ها، موجب تغذیه جانداران دریایی و در نتیجه حفظ محیط زیست هم شد و ثابت کرد که دولت آمریکا نه تنها به فکر حقوق بشر و حفاظت از آن است، بلکه حفاظت از حقوق ماهی‌ها و جانداران آبی را هم سرلوحه همت خود قرار داده است. قبول کنید در این حالت دیگر توجه به فریاد چند آدم نق‌زن که می‌گفتند به جای ریختن این همه غذا به دریا، آن‌ها را به هزاران آمریکایی گرسنه بدهید، کاری معقول و منطبق با علم اقتصاد نبود!



ثروت مند شدن، راه حل همه مشکلات!



یکی از عذاب‌های فقیر بودن در آمریکا، گرسنگی است. اوایل تأسیس آمریکا جمعی از مردم گرسنگان با حمله به یک گورستان، جسدی را که تازه دفن شده بود از قبر بیرون آورده و خوردند. آن‌هایی که رمقی نداشتند منتظر مرگ ضعیف‌ترها بودند تا جسدشان را به عنوان غذا مصرف کنند.^۱

دو قرن بعد یعنی اواخر قرن ۱۹، اوضاع همه چیز آمریکا عالی و رو به پیشرفت بود، جز وضع فقراء که وصله‌های ناچسب بهشت زمینی بودند! در نیویورک صد هزار نفر در زاغه‌ها و زیرزمین‌هایی زندگی می‌کردند که در اطرافشان تیفوس، سل و گرسنگی موج می‌زد. محلاتی پر از زباله و موش و حشرات.^۲ اگر فکر می‌کنید این همه عذاب باعث شد تا فقیران آمریکا سر عقل بیایند و بروند ثروتمند بشوند سخت در اشتباهید و اگر دلتان به حال آنها سوخت بدانید فقیران آمریکا تاوان ضعف‌ها و بدی‌های خودشان را پس می‌دهند و جلوی سوختن دلتان را بگیرید!

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مان صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۳۹.
(۲) همان، ص ۳۲۰.

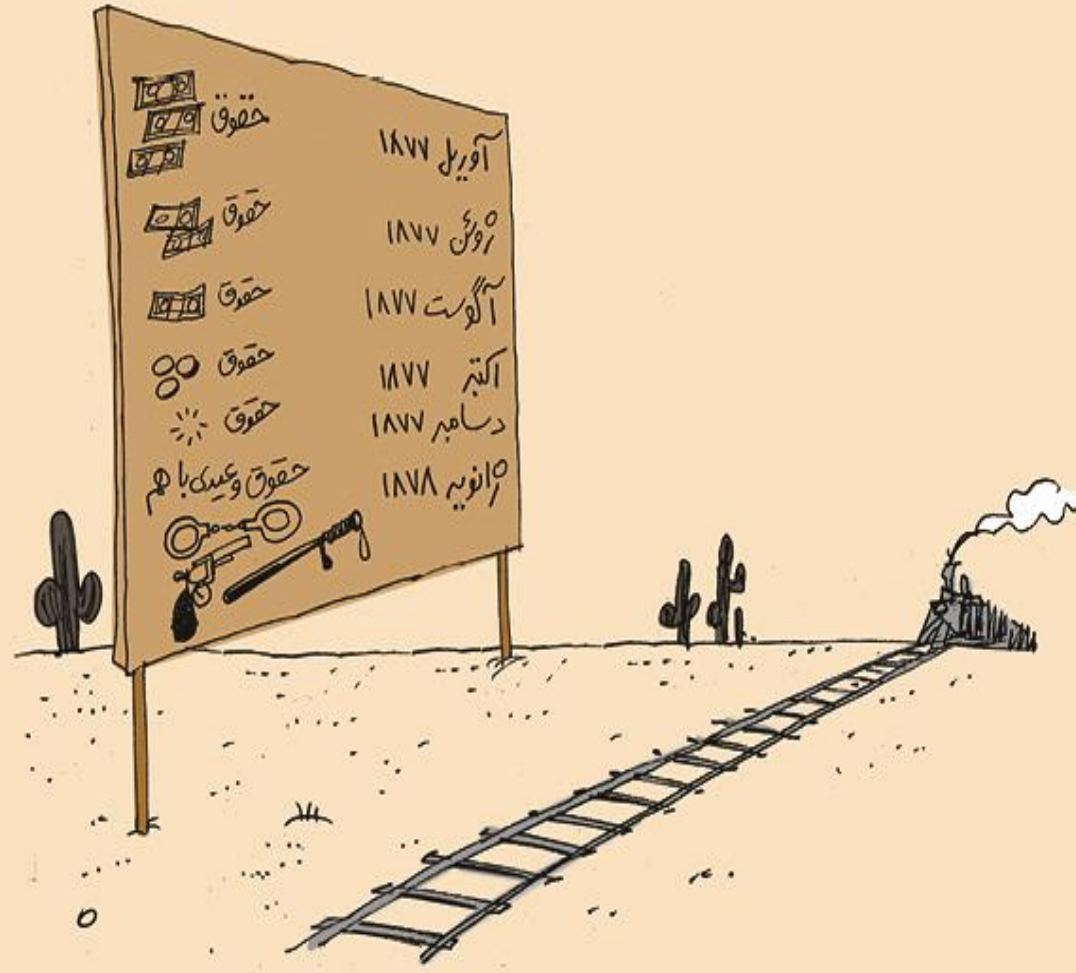


هیچ فقیری با اعتصاب ثروتمند نمی شود!



از آنجایی که اصولاً کله‌ی آدم‌های فقیر کار نمی کند، تعدادی از معدنچیان معادن ذغال سنگ کلرادو - که متعلق به خاندان خوشنام، درستکار و البته سرمایه‌دار را کفلر^۱ بود - برای اعتراض به کاهش دستمزدشان دست به اعتصاب زدند که بی نتیجه بودن آن از اول مشخص بود. این اعتصاب با محاصره معدنچیان توسط چند گارد ملی و به رگبار بستن آن‌ها، خاتمه یافت!^۲ اصولاً هیچ فقیری با اعتصاب ثروتمند نشده است! در اوایل سال ۱۸۷۷ رانندگان قطارها به ازای ۱۲ ساعت کار روزانه یک دلار و هفتاد و پنج سنت حقوق می گرفتند، اما چند ماه بعد متوجه شدند که روزی ۵۰ سنت از حقوقشان آب رفته و اگر اعتراضی دارند می توانند استعفا بدهند و بروند جای دیگری و ثروتمند بشوند.^۳ نکته این جا بود که صاحبان شرکت‌های راه آهن برای افزایش ثروتشان به سختی تلاش می کردند، مثلاً مرتب حقوق کارگران را کاهش می دادند!

(۱) Rockefeller family؛ خاندان صنعتی، بانکی و سیاسی را کفلر، یکی از ثروتمندترین و قدرتمندترین خاندان‌های ایالات متحده آمریکا محسوب می شود.
 (۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۶۹.
 (۳) همان، ص ۳۲۷.



آمریکا جایی است که اصولاً انجام کارهای سخت را برای زنان مناسب نمی دانستند، اموری مثل شرکت در انتخابات! به همین دلیل وقتی سوزان براونل آنتونی^۱ (از رهبران جنبش احیای حقوق زنان) در سال ۱۸۷۲ به یکی از مراکز انتخابات ریاست جمهوری رفت و برگه ای را به عنوان رأی خود در صندوق انداخت، دستگیر و محاکمه و به پرداخت ۱۰۰ دلار محکوم شد.^۲

البته سال ها بعد زنان آمریکایی توانستند با اصرار و لجاجت، مردان شان را وادار کنند به آنها هم حق مشارکت در امور سختی مثل انتخابات را بدهند و نتیجه آن شد که علاوه بر حق شرکت در انتخابات، حقوقی مثل استخدام در ارتش، اشتغال به سربازی در ارتش و خلبانی هواپیماهای جنگنده، عضویت در تیم شکنجه گران زندان ابوغریب و برهنه شدن در فیلم های سینمایی هم به زنان آمریکایی داده شد تا دیگر بابت عدم برابری با مردان آمریکایی غر نزنند!

(۱) Susan Brownell Anthony (February 15, 1820 – March 13, 1906)؛ فعال اجتماعی حقوق زنان در آمریکا.

(۲) یوسرابیل و صهیونا کراسی، سیدهاشم میرلوحی، تهران، نشر معارف، چاپ ششم؛ ۱۳۹۱، ص ۲۸۹.



آمریکا جایی است که در آن، حدود ۹۹ درصد از مردم با هم برابرند و یک درصد دیگر - یعنی همان شهروندان عمیقاً آمریکایی - از بقیه برابترند. این موضوعی است که رهبران اتحادیه کارگران صنعتی جهان^۱ به آن اعتراض کرده و محاکمه‌شان در سال ۱۹۱۸ بیش از ۵ ماه طول کشید! یکی از اعضای این تشکل در دادگاه گفته بود: «بسیاری از کارگران آمریکا، ولگردان بی‌سروپا خطاب می‌شوند. کسانی که حتی پتویی برای خوابیدن ندارند و مجبورند برای پیدا کردن کار، خانواده خود را برای سال‌ها رها کنند و همیشه گندیده‌ترین غذاها را بخورند و در متعفن‌ترین مکان‌ها بخوابند و ظرف‌های غذایشان بهترین هدف برای تیراندازی مأموران پلیس است. کسانی که دست‌مزدشان روز به روز کمتر می‌شود و همیشه باید از مردان قانون کتک بخورند و نمی‌دانیم چرا کشیش‌های مؤمن و مهربان معمولاً مردان قانون را تشویق می‌کنند کارگران را بیشتر و محکم‌تر کتک بزنند!»^۲

(۱) Industrial Workers of the World (IWW)؛ اتحادیه کارگری بین‌المللی که در سال ۱۹۰۵ میلادی تأسیس شد.
(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۹۱.



آمریکا جایی است که قوانین آن در جهان نمونه و تک است! سال ۱۹۸۶ در ایالت کالیفرنیا سیاه‌پوستی به جرم دزدیدن «یک برش پیتزا» به حبس ابد محکوم شد! این مجازات بر اساس قانونی موسوم به «قانون ضربه سوم» تعیین شده بود! بدیهی است فقط چنین قوانین محکمی می‌تواند ضامن اجرای حقوق بشر باشد! قوانین آمریکا آن قدر فراگیر و جهان‌شمولند که علاوه بر حقوق بشر، حقوق حیوانات را هم تضمین می‌کنند! بر اساس یکی از همین قوانین در شانزدهم آگوست سال ۲۰۱۴ طی انتخاباتی کاملاً رسمی و به صورت نمادین، یک «سگ» توانست با اختلاف رأی بسیار زیاد از رقیبش (که یک آدم آمریکایی بود!) پیشی گرفته و به مقام شهرداری یکی از شهرهای ایالت مینه‌سوتا نائل شود! طبعاً قوانینی که به یک سگ اجازه شرکت در انتخابات شهرداری و برنده شدن در آن را داده، راهکار اداره شهر توسط جناب شهردارِ فوق‌الذکر را نیز نشان خواهد داد!

۱) یوسراییل و صهیوناکراسی، سیدهاشم میرلوحی، تهران، نشر معارف، چاپ ششم: ۱۳۹۱، ص ۳۲۹.



رقابت پلیس و تروریست‌ها!



سنا‌تور آلبرت بوریج^۱ یکی از سیاستمداران متدین آمریکا بود که به مأموریت ویژه خداوند به ملت آمریکا اعتقاد داشت: «از میان برداشتن تمدن‌های پست و ملت‌های پوسیده به دست تمدن مستحکم آمریکا، بخشی از طرح نامحدود خداوند است.»^۲ تمدن آمریکا به عنوان مجری طرح‌های بین‌المللی خداوند در جهان برگزیده شده و دولت آمریکا برای اجرای این طرح‌ها و از میان برداشتن موجودات وحشی و پست، غریبه و آشنا نمی‌شناسد. تا آنجا که به گزارش FBI در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲، حدود ۲۰۰۰ نفر از آمریکایی‌ها توسط پلیس این کشور به قتل رسیده‌اند. احتمال کشته شدن یک آمریکایی به دست پلیس این کشور، ۹ برابر احتمال مرگ او بر اثر حوادث تروریستی است! بنا به گزارشی که روزنامه آمریکایی «USA TODAY» در ۱۵ اگوست ۲۰۱۴ منتشر کرد، سالانه به طور متوسط ۴۰۰ نفر از رنگین‌پوستان آمریکا هدف گلوله پلیس این کشور قرار می‌گیرند که موضوع مهمی هم نیست!

(۱) Albert Jeremiah Beveridge (October 6, 1862 – April 27, 1927)؛ مورخ و سیاستمدار آمریکایی و سناتور ایالت ایندیانا.

(۲) تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، نصیر صاحب‌حلق، تهران، انتشارات موعود، چاپ هشتم: ۱۳۹۱، ص ۷۰.



علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد!



قاطعیت و قانونمندی پلیس آمریکا زبانه‌زد خاص و عام است؛ برای این که تصور درستی از این قاطعیت داشته باشید، باید بدانید که طی اعتراضات دسامبر سال ۲۰۱۴ در فرگوسن (که در اعتراض به قتل سیاه‌پوستان توسط پلیس آمریکا بر پا شده بود)، پلیس با شلیک به پسر ۱۲ ساله‌ای که اسلحه اسباب‌بازی‌اش را به خیابان آورده بود، او را کشت! اگر از این اقدام پلیس آمریکا ناراحت شدید باید بدانید که این اقدام در جهت حفاظت از حقوق بشر، آزادی و دموکراسی صورت گرفته و پیش‌گیری محسوب می‌شود، چرا که معمولاً تخم‌مرغ دزد، شتر دزد خواهد شد! پسر بچه‌ای که «اسلحه اسباب‌بازی به دست» پا به خیابان گذاشته، اگر ادب نشود، در آینده با اسلحه واقعی وارد خیابان می‌شود و چه بسا امنیت شهروندان حقیقی آمریکا (همان اکثریت یک درصدی) را به خطر بیندازد. در چنین مواقعی عقل سلیم حکم می‌کند: علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد!



مکزیک، اولین هدف آزمایشی



از اواسط قرن ۱۹، آمریکایی‌ها به فکر صادرات حقوق بشر و دموکراسی به سایر مناطق جهان افتادند. مکزیک به عنوان همسایه جنوبی آمریکا اولین کشوری بود که طعم دموکراسی و حقوق بشر آمریکا را چشید. متأسفانه مکزیکی‌ها متوجه اهمیت و ضرورت این مسائل نبودند و آمریکایی‌ها مجبور شدند به زور، مقداری از فرآورده‌های تمدنی‌شان را به مکزیک صادر کنند. لذا آمریکا در سال ۱۸۴۷ به مکزیک حمله کرد.

یک ستوان آمریکایی یکی از مراحل آموزش حقوق بشر و دموکراسی به مکزیکی‌ها را این‌گونه توصیف کرده: «ژنرال لین به ما دستور داد هر کاری می‌توانیم بکنیم، سربازان ما پس از نوشیدن مشروب و به مکزیکی‌ها حمله‌ور شدند. آنها مردان مکزیکی را دسته دسته تیرباران کردند و زنان و دختران مکزیکی را هم مورد تجاوز قرار دادند. این واقعه باعث شد تا از آمریکایی بودن خودم خجالت بکشم.» البته این افسر خجالتی، شکسته‌نفسی کرده، و الا صدور دموکراسی که خجالت ندارد!

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۲۲۵.

تاریخ مستطاب آمریکا، محمدصادق کوشکی و مازیار بیژنی، تهران، مؤسسه فرهنگی خاکریز ایمان و اندیشه، ۱۳۹۴، صفحه ۶۹



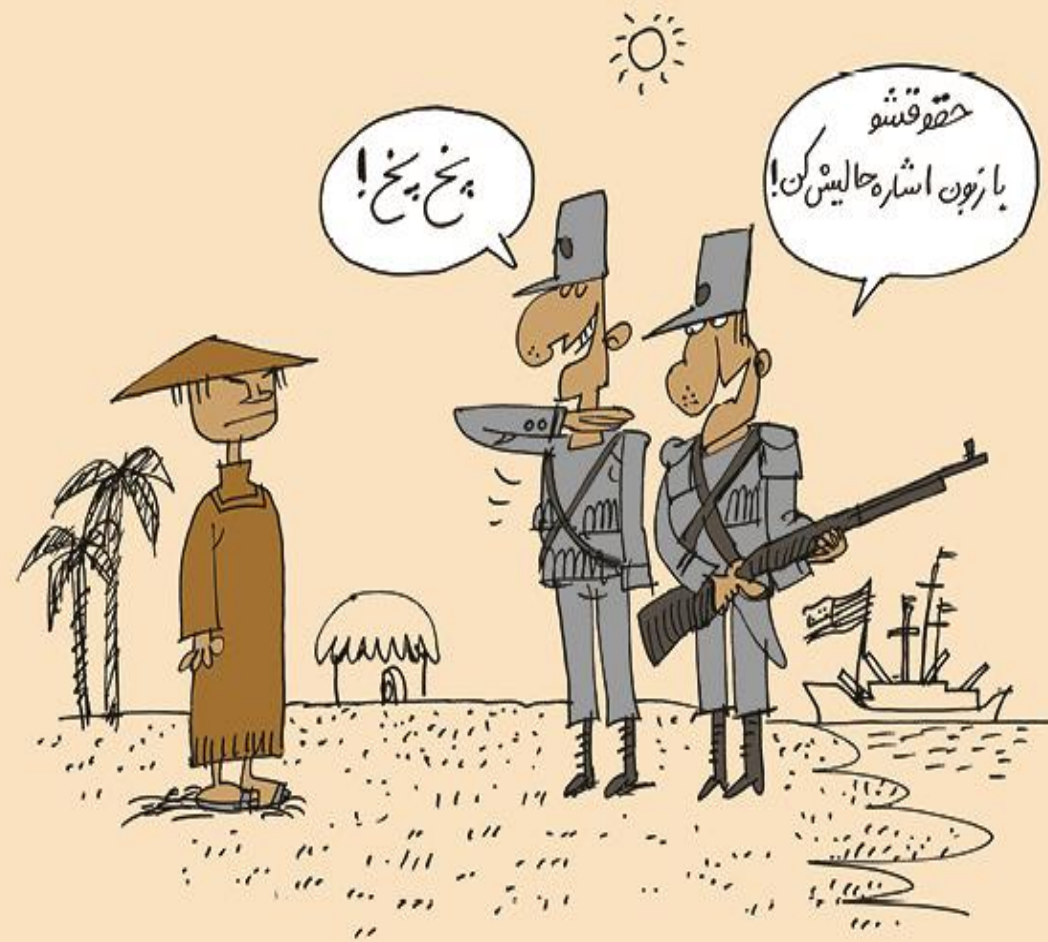
گام دوم، فیلیپین!



مجمع الجزایر فیلیپین سرزمینی بود که در ابتدای قرن بیستم لیاقت واردات فراورده‌های تمدنی آمریکا را پیدا کرد. البته طبق معمول مردم عقب‌مانده فیلیپین چیزی درباره ارزش‌های تمدن آمریکایی نمی‌دانستند و آمریکایی‌ها مجبور شدند با همان زبانی که ارزش‌های آمریکایی را به سرخ‌پوست‌ها، سیاه‌پوست‌ها و مکزیکی‌ها آموزش داده بودند، با آن‌ها صحبت کنند. آمریکایی‌ها در فیلیپین بهترین کاری را که از دستشان بر می‌آمد انجام دادند. مثلاً یکی از مناطق فیلیپین به نام کالکون، ۱۷,۰۰۰ نفر جمعیت داشت، اما پس از حضور ارتش آمریکا در آن منطقه حتی یک نفر هم زنده نماند. معلوم است که برای فهم دموکراسی آمریکایی ظرفیت لازم را نداشتند!

یک سرباز آمریکایی در خاطراتش می‌گوید: «بعد از پیروزی در کالکون من با دست خودم بیش از ۵۰ خانه را به آتش کشیدم. ما زن‌ها و کودکان را هم هدف قرار دادیم و چون خونمان به جوش آمده بود، بومی‌های این منطقه را مثل خرگوش شکار کردیم.»^۱

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۶۱۷.



استفاده از امکانات آموزشی نوین!



خبرنگار نشریه آمریکایی لجر فیلادلفیا^۱ در نوامبر سال ۱۹۰۱ درباره نحوه آموزش تمدن به مردم فیلیپین چنین گزارش داده است: «سربازان ما در فیلیپین بسیار خشن و بی‌رحم‌اند و به قصد نسل‌کشی، مردم این کشور را می‌کشند. در بین کشته شده‌ها از مرد و زن و کودک گرفته تا زندانیان و اسرا و شورشیان و هر کسی که بیش از ۱۰ سال سن داشته و مشکوک به شورش بوده، می‌توان یافت. سربازان ما افرادی که خود را مسالمت‌آمیز تسلیم کرده‌اند، به نام شورشی تیرباران کرده و به رودخانه‌ها می‌اندازند تا موجب عبرت کسانی شود که در پایین دست رودخانه‌ها زندگی می‌کنند.»^۲

باید اذعان کرد این شیوه اخیر، انقلابی در آموزش عملی تمدن ایجاد کرد و با کمترین هزینه بیشترین عبرت‌آموزی را برای جامعه مخاطب به همراه داشت. هیچ کس نمی‌تواند قدرت تأثیرگذاری بی‌نظیر انبوه اجساد شناور بر روی آب را، بر ذهن مخاطبین انکار کند!

(۱) Public Ledger (Philadelphia)

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۱۷.



استفاده بهینه از چیزهای دور ریختنی!



در جنگ با فیلیپین، برتری نظامی کامل آمریکا نسبت به مردم فیلیپین باعث شده بود تا تعداد تلفات فیلیپینی‌ها بسیار زیاد باشد. میزان اجساد فیلیپینی‌ها آن قدر زیاد بود که بخش مهندسی ارتش آمریکا در ابتکاری خلاقانه، از این اجساد برای ساختن استحکامات دفاعی استفاده می‌کرد و این، یعنی بهره‌وری حداکثری از چیزهای به ظاهر دور ریختنی و بی‌مصرف.

البته فیلیپینی‌ها قدرت درک این نکات آموزشی و تمدنی را نداشتند و ارتش آمریکا را به توهین به اموات متهم می‌کردند. در این میان و مثل همیشه آدم‌هایی احساساتی پیدا شدند که از نقش و تأثیر زور و تنبیه در آموزش بی‌خبر بودند و سعی کردند تلاش‌های شبانه‌روزی ارتش آمریکا را در آموزش تمدن، حقوق بشر، دموکراسی و مسیحیت به مردم فیلیپین، تخطئه کنند. مثل یک خبرنگار انگلیسی که اقدامات ارتش آمریکا در فیلیپین را «سلاخی و قتل عام بی‌رحمانه مردم» توصیف کرده بود.^۱

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۴۱۹



هزینه‌های احساس مسئولیت!

احساس مسئولیت دولت آمریکا برای حفاظت از صلح و حقوق بشر باعث شده بود یک لحظه هم فرصت استراحت پیدا نکند و دائماً در چهار گوشه دنیا مشغول مراقبت از صلح و حقوق بشر و توسعه تمدن باشد. مثلاً در سال ۱۹۵۰، وقتی در کشور کره (که آن روزها یکپارچه بود) طرفداران و مخالفان آمریکا به جان هم افتادند، ارتش آمریکا مجبور به پا در میانی شد و همین که آمریکا پایش را در میان معرکه گذاشت، کره به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد و ماجرا فیصله پیدا کرد. البته حدود دو میلیون نفر از کره‌ای‌ها هم در اثر همین پا در میانی کشته شدند.^۱ در مورد این مقدار تلفات، اگر با بحث «هزینه و فایده» آشنا باشید، دیگر نسبت به این تلفات اعتراض نخواهید کرد و اذعان خواهید کرد که برای بدست آوردن صلح، این مقدار هزینه می‌ارزد!

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مان صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۵۶۴.

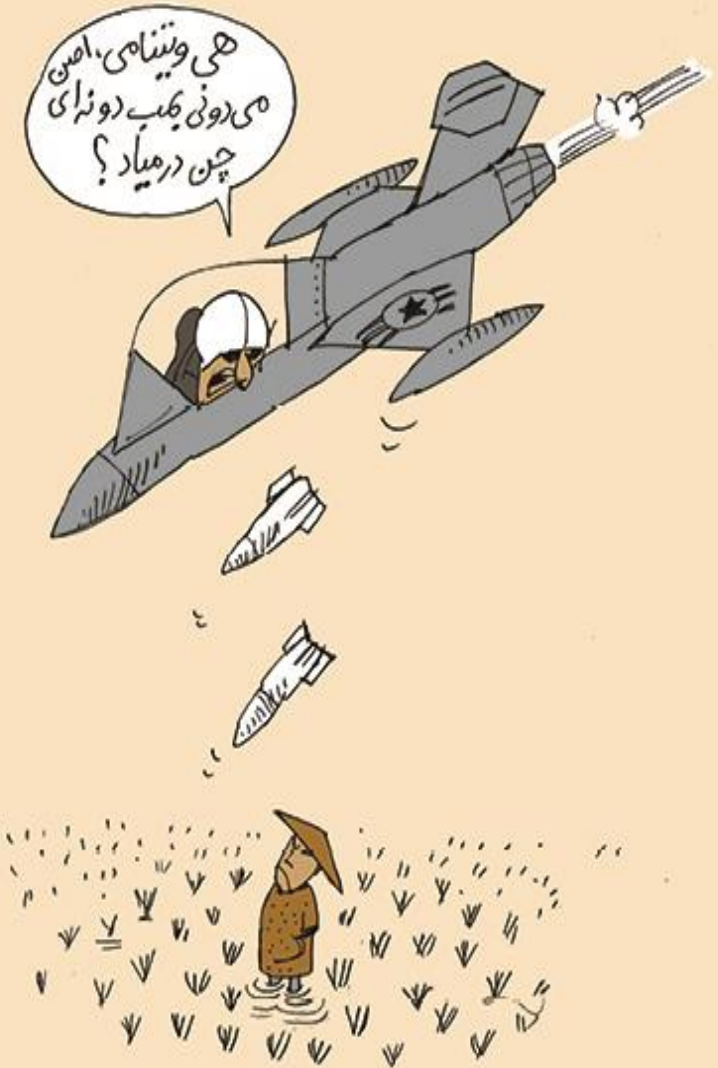


ویتنام، ویتترین تمدن آمریکایی



ویتنام قبل از حمله ارتش آمریکا، کشوری پرت، روستایی و عقب مانده بود که مردمش دو کار بیشتر بلد نبودند: یکی کاشتن برنج و دیگری خوردن آن! اینجا بود که دولت آمریکا دچار عذاب وجدان شد و مثل همیشه برای دفاع از انسانیت به صورت کاملاً دموکراتیک به ویتنام حمله کرد. مشکل اصلی در ویتنام آن بود که مردم ساده و نادان ویتنام نمی خواستند زندگی متمدنانه به روش آمریکایی را قبول کنند و پایشان را در یک کفش کرده بودند که ما می خواهیم به شیوه ای که دوست داریم زندگی کنیم و ما ملتی مستقل هستیم و ...!

واقعاً حق این جماعت قدرشناس این نبود که با چند بمب اتمی ادب شوند؟ البته بعضی ها در آمریکا این عقیده را داشتند، اما نکته این جا بود که قیمت بمب های اتمی و ارزش آنها از قیمت کل ویتنام بیشتر بود و اصولاً حیف بود که این بمب ها در مناطقی مثل ویتنام مصرف شوند!



یکی از پیشنهادهای آمریکا به ویتنامی‌ها این بود که دست از خوردن برنج ویتنامی بردارند و برنج آمریکایی بخورند. اما ویتنامی‌ها با لجبازی هر چه تمام‌تر به خوردن محصول شالیزارهای خودشان ادامه می‌دادند. دلیلشان هم این بود که اولاً برنج ویتنامی ارزان‌تر است و ثانیاً در شالیزارها، ماهی هم پرورش می‌دهند و برنج و ماهی خیلی خوشمزه‌تر است!

به خاطر این لجبازی، آمریکایی‌ها مجبور شدند همه سدها و آب‌بندهای ویتنام را بمباران کنند تا سیل همه شالیزارها را فرا بگیرد! این اقدام، ویتنامی‌ها را غرق نمی‌کرد اما محصول برنج‌شان را نابود می‌کرد و ویتنامی‌های حرف نشنو مجبور می‌شدند برنج آمریکایی بخورند. این جنگ «برنجی» باعث شد در مدت کوتاهی قیمت یک وعده غذا در ویتنام ۴۰۰ برابر شود^۲ و ویتنامی‌ها متوجه ارزش مواد غذایی بشوند. در این میان تعدادی کمی هم، یعنی بیش از یک میلیون نفر، به خاطر قحطی و گرسنگی تلف شدند.

۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۶۳۳.

۲) اورینا فالاجی، زندگی، جنگ و دیگر هیچ، ترجمه لیلی گلستان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم: ۱۳۹۳، ص ۷۴.



معناک واقعی تمدن!



اغلب مردم ویتنام با ویت کنگ‌ها، یعنی «جبهه ملی آزادی‌بخش ویتنام» همکاری می‌کردند تا آمریکایی‌ها را از کشورشان بیرون کنند و همین، یعنی آنها لیاقت تمدن آمریکایی را ندارند! نظامیان آمریکایی به مردم ویتنام مشروبات الکلی تعارف می‌کردند و دوستانه از زن‌ها و دختران ویتنامی می‌خواستند شب‌ها را با آنها بگذرانند تا معنای واقعی تمدن را بفهمند و «اهلی» شوند. اما درک این همه محبت، لیاقت می‌خواست که بسیاری از ویتنامی‌ها نداشتند. بالأخره صبر آمریکایی‌ها هم حدی داشت و هنگامی که دیدند زنان ویتنامی به جای قبول دعوت آنها، با ویت کنگ‌ها همکاری می‌کنند، ناچار شدند اندکی این زن‌های محبت‌نشناس را ادب کنند و این‌گونه شد که مثلاً گروهی از نظامیان آمریکایی سراغ دهکده‌ای می‌رفتند و به مردم نیم‌ساعت برای تخلیه روستا فرصت می‌دادند و هنوز فرصت تمام نشده، روستا را از همه طرف به آتش می‌کشیدند و دیگر هر کسی از خانه‌اش خارج نشده بود تقصیر خودش بود!



حماسه پیروزی در یک دهکده!



سربازی به نام «راد رایند هور» خاطراتش را از حمله به دهکده «می لای» را با رسانه‌ها در میان گذاشت. او گفته بود: «دستور بود که حتی مرغ‌های می لای نباید زنده بمانند. در آنجا هیچ مرد یا حتی پسر جوانی وجود نداشت و فقط تعدادی زن و بچه و افراد پیر در روستا مانده بودند. اول خانه‌ها را آتش زدیم و بعد هنگامی که بچه‌ها و زن‌ها با گریه و ترس از خانه بیرون می‌دویدند آنها را می‌کشتیم. خیلی از مادرها سعی می‌کردند بچه‌هایشان را بغل کنند و مانع تیر خوردن آنها شوند، اما فایده‌ای نداشت و ما بعد از کشتن مادرها، بچه‌ها را هم با تیر می‌زدیم. وقتی کارمان تمام شد نشستیم تا غذایی بخوریم، اما ناگهان صدای گریه بچه‌ای بلند شد و به دنبال پیدا کردن مادرش به سمت انبوه جنازه‌ها رفت. یکی از سربازها او را نشانه گرفت و با ۶ تیر کارش را ساخت...»^۱

(۱) اوربانا فالاجی، زندگی، جنگ و دیگر هیچ، ترجمه لیلی گلستان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم: ۱۳۹۳، ص ۳۲۲.



خلاقیت سربازان آمریکایی در وادار کردن ویتنامی‌ها به راست‌گویی، تحولی عمیق در این رشته تخصصی ایجاد کرد. مثلاً آمریکایی‌ها چند نفر ویتنامی را که حاضر نبودند صادقانه به سؤالات آنها پاسخ بدهند سوار هلی‌کوپتر می‌کردند و بعد از پرواز، یکی از آنها را در آسمان از هلی‌کوپتر پیاده می‌کردند و بعد از بقیه می‌خواستند حقیقت را مو به مو تعریف کنند. البته پس از تمام شدن آموزش راست‌گویی، بقیه را هم پیش همان دوستشان می‌فرستادند!

گاهی هم آمریکایی دوست‌دار حقیقت، برای شنیدن حرف راست از دهان یک ویتنامی با سرنیزه شکافی روی شکم او ایجاد می‌کرد، در حالی که دست و پایش از چهار طرف بسته بود. اگر ویتنامی حاضر به راست‌گویی می‌شد که هیچ، وگرنه شکاف را طولانی‌تر می‌کرد تا دل و روده‌اش کمی هوا بخورد! البته به دلیل استریل نبودن سرنیزه و محیط، دوختن شکم ویتنامی بیچاره صرفه اقتصادی نداشت و سرباز آمریکایی مجبور می‌شد او را از درد کشیدن راحت کند!

(۱) اورینا فالاجی، زندگی، جنگ و دیگر هیچ، ترجمه لیلی گلستان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۳، ص ۷۶.
 (۲) از این صحنه تصاویر و فیلم‌های مختلفی منتشر شد، تا جایی که این تصاویر در فضای رسانه‌ای جهان به عنوان نماد جنگ ویتنام جا افتاد!



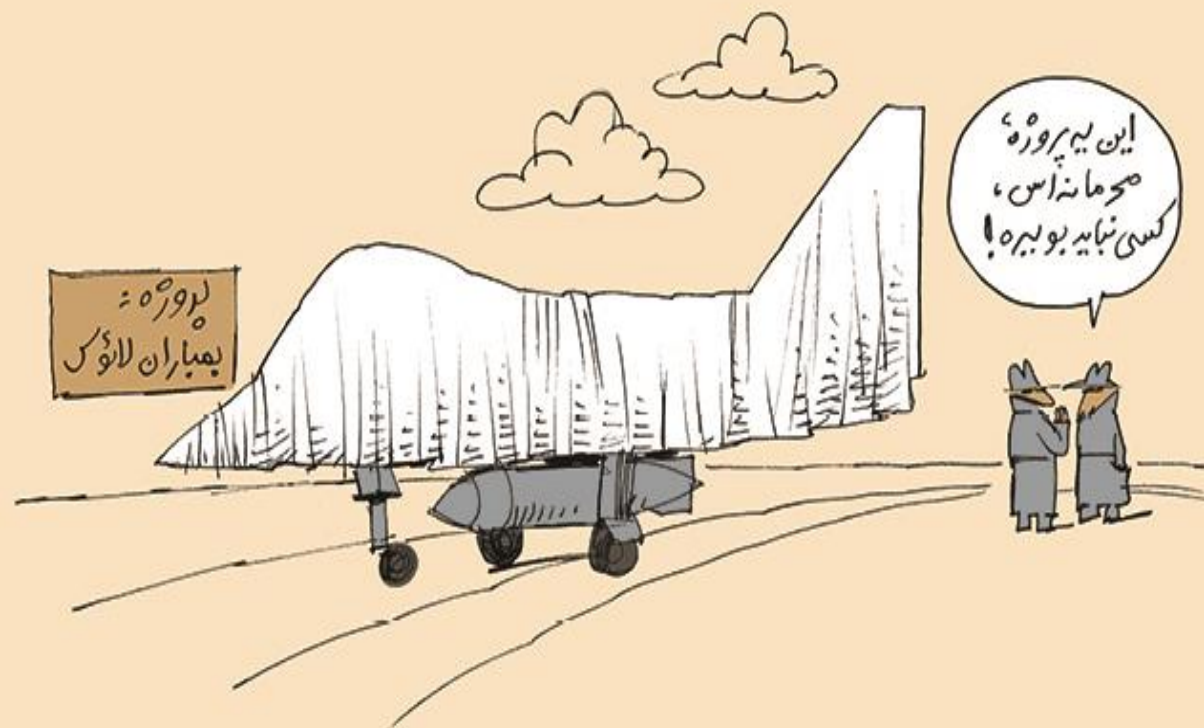
یکی از ویژگی‌های آمریکایی‌ها این است که هرگز میان ملت‌ها تبعیض قائل نمی‌شوند. به همین دلیل پس از آموزش تمدن به ویتنامی‌ها، به همسایه‌های ویتنام یعنی لائوس و کامبوج هم سری زدند تا آن‌ها هم از تمدن آمریکایی بهره‌ای برده باشند. جنگنده‌های آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳، به صورت روزانه برخی از مناطق لائوس را بمباران کردند و هزاران نفر از مردم لائوس مجبور بودند بیشترین اوقات خود را در غارها و گودال‌های زیر زمینی بگذرانند.^۱ آمریکایی‌ها در این مدت بیش از ۲ میلیون تن بمب به مردم لائوس هدیه کردند. این میزان بمب از بمب‌هایی که آمریکا در جنگ دوم جهانی علیه آلمان و ژاپن مصرف کرد بیشتر بود! چند وقت بعد رئیس جمهور آمریکا دستور حمله هوایی، دریایی و زمینی به کامبوج را هم صادر کرد و هواپیماها، تفنگداران دریایی و ناوگان جنگی آمریکا مزه عجیب و جالب بمباران، حمله به مناطق مسکونی و گلوله‌باران را به مردم کامبوج هم چشانندند.^۲

(۱) سرکوب امید، ویلیام بلوم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۸، ص ۳۲۳.
 (۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۷۲۲.



آدم عاقل باید همسایه‌ای بی‌درس انتخاب کند، اما مردم لائوس حواسشان به این مسأله ساده نبود و با کشوری مثل ویتنام همسایه شده بودند. یک آمریکایی درباره این بمباران‌ها چنین گزارش داده است: «دهکده پس از دهکده با خاک یکسان می‌شد. تعداد بی‌شماری از مردم به وسیله بمب‌های ناپالم و فسفوری زنده زنده سوختند و یا بر اثر ترکش بمب‌ها سوراخ سوراخ شدند. آمریکا تصمیم گرفته بود کل مناطقی از لائوس را که در همسایگی با ویتنام قرار داشت از نظر فیزیکی و اجتماعی نابود کند. البته این عملیات در کمال پنهان‌کاری اتفاق افتاد. در نتیجه این عملیات، لائوس به سرزمین آوارگان تبدیل شد و به جا ماندن صدها هزار کشته و بیشتر از همین عدد معلول در آن، نتیجه تصمیمی بود که فرماندهان آمریکایی با هدف بستن راه‌های کمک‌رسانی به ویت‌کنگ‌ها (شورشیان ویتنامی) گرفته بودند.»^۱

۱) سرکوب امید، ویلیام بلوم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۸، ص ۳۳۵.



تا قبل از ورود ارتش آمریکا به ویتنام و لائوس، مردم این مناطق آن قدر ساده و عقب افتاده بودند که حتی مواد مخدر و تریاک را هم نمی شناختند. یعنی جوان های این مناطق وقتی در زندگی به مشکلی برمی خورد امکان معناد شدن هم نداشتند. ارتش آمریکا با ترویج کشت تریاک و ایجاد بزرگ ترین کارگاه ها و لابراتوارهای تبدیل تریاک به هروئین در شمال لائوس، چند هدف را با هم دنبال کرد. نخست افزایش درآمد مردم از طریق کشت تریاک که بسیار به صرفه تر از کاشت برنج بود. دوم آشنایی مردم با علم شیمی و لابراتوار و درک این مطلب مهم که می توان از تریاک، هروئین تهیه کرد! و سوم استفاده از محصولات این لابراتوارها! با سعی و تلاش ارتش آمریکا و سازمان سیا، منطقه جنوب شرق آسیا در کمتر از ۵ سال به عمده ترین تولیدکننده تریاک جهان تبدیل شد، تا آنجا که حدود ۷۰ درصد از تریاک دنیا در این منطقه تولید می شد.^۱

۱) سرکوب امید، ویلیام بلومر، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۸، ص ۳۲۹.



حدود سال ۱۹۸۰، ناگهان در کشور کوچک السالوادر در آمریکای مرکزی، آزادی و حقوق بشر به صورت جدی به خطر افتاد. چون یک عده آدم بی صلاحیت با شعار آزادی و حفظ استقلال به حکومت رسیده بودند و تلاش می کردند رابطه السالوادر و آمریکا را تیره کنند. در این حال آیا آمریکا می توانست تماشایی باشد و کاری نکند؟ برای همین مأموران سیا و ارتش محلی وابسته به آنها در سال ۱۹۸۱، پس از ورود به شهر ال موزوته^۱ در السالوادر، در کمتر از نصف روز مشکل را حل کردند و آزادی و حقوق بشر را از نگرانی درآوردند. البته کمیسیون تحقیق سازمان ملل در یک گزارش رسمی اعلام کرد حل این مسئله مختصر تلفاتی هم داشته، از جمله حدود هزار زن و کودکی که در شهر ال موزوته بی احتیاطی کرده و جلوی تفنگ نظامیان آمریکایی قرار گرفته بودند و اسکت هایشان در جریان تحقیقات سال ۱۹۹۲ از چند گور دسته جمعی پیدا شد.^۲

(۱) El Mozote

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۷۷۱.



در نیکاراگوئه هم عده‌ای با انتخاب نامناسب مردم به حکومت رسیدند و به سرعت زمین‌ها را بین کشاورزان تقسیم و آموزش و بهداشت را برای عموم رایگان اعلام کردند. اما این اقدامات به صورت اساسی مخالف حقوق بشر و دموکراسی بود، چون آنها حکومت دوستان و متحدان آمریکا را سرنگون کرده بودند.

در چنین شرایطی سازمان سیا برای دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در نیکاراگوئه وارد عمل شد و گروهی به نام کنترا^۱ به راه انداخت. بعدها یکی از فرماندهان این گروه در دادگاه گفته بود: «به دستور سازمان سیا، موجی از قتل، آدم‌ربایی و شکنجه به راه انداختیم. بسیاری را بازداشت و شکنجه کرده و حتی گوش و بینی و زبان آنها را بریدیم. مأموران سیا به ما می‌گفتند این روش‌ها باعث قطع حمایت مردم از مخالفین و سرنگونی حکومت آنها می‌شود، چرا که آمریکا آنها را در کشورهای زیادی تجربه کرده است.»^۲

(۱) Contras؛ یک گروه شبه نظامی در نیکاراگوئه که بر علیه دولت مردمی ساندنیست‌ها دست اغتشاش و شورش زد.
(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم؛ ۱۳۹۱، ص ۷۶۵.



گرانادا یکی دیگر از همسایگان آمریکا در منطقه کارائیب^۱ است که طبق معمول زحمت نجات حقوق بشر در آن به گردن آمریکا افتاد. در اکتبر سال ۱۹۸۳، سازمان سیا به این نتیجه رسید که وضعیت گرانادا ممکن است برای سلامتی حقوق بشر زیان داشته باشد. به همین دلیل یادداشتی با این مضمون تهیه کرد که «اتحادیه کشورهای شرق کارائیب برای دفاع از دموکراسی از آمریکا تقاضای دخالت فوری در گرانادا را دارد.» این یادداشت به دفتر اتحادیه ارسال شد و اتحادیه هم هر چه فکر کرد راهی جز فرستادن آن به کاخ سفید به ذهنش نرسید. چون در آن صورت ممکن بود دموکراسی در اتحادیه هم به خطر بیفتد!

ارتش آمریکا در عملیاتی با نام «خشم فوری» به صورتی تمام عیار به گرانادا حمله کرد. ریگان پس از حمله به گرانادا اعلام کرد ما دقیقاً به موقع در گرانادا دخالت کردیم و لازم نیست کسی نگران جان حقوق بشر و سرنوشت آزادی و تمدن در گرانادا باشد.^۲

(۱) منطقه‌ای در میانه قاره آمریکا که شامل دریای کارائیب، جزایر و کرانه‌های مجاور این دریاست.

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۷۶۸.



عملیات دستگیری به سبک آمریکایی



پاناما کشور کوچکی ست در جنوب آمریکا که دیکتاتوری به نام نوریگا^۱ بر آن حکومت می کرد. نوریگا شریک عمده سازمان سیا در قاچاق مواد مخدر بود و عادت داشت روزانه تعدادی از مردم کشورش را دستگیر، شکنجه و اعدام کند. آمریکایی ها هم همیشه تأکید می کردند که حال حقوق بشر در پاناما بسیار خوب است!

اما در سال ۱۹۸۷ روابط نوریگا و سازمان سیا شکر آب شد و این دو شریک، سر حساب و کتاب کاسپی اختلاف پیدا کردند. آمریکایی ها نوریگا را به اتهام قاچاق مواد مخدر، محاکمه و به حبس ابد محکوم کردند و دادگاه، ارتش آمریکا را مأمور کرد تا محکوم را دستگیر کند. در سال ۱۹۸۹ ارتش آمریکا با ۲۶ هزار سرباز به پاناما حمله کرد. در بمباران نیروی هوایی آمریکا بیش از ۱۴ هزار پانامایی بی خانمان و هزاران غیرنظامی کشته و زخمی شدند. نوریگا هم بالاخره دستگیر شد و الان مشغول آب خنک خوردن در یکی از زندان های آمریکاست.^۲

(۱) Manuel Antonio Noriega Moreno (born February 11, 1934)؛ دیکتاتور نظامی پاناما از سال ۱۹۸۳ تا سال ۱۹۸۹.

(۲) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۷۷۵.



در میان همسایگان آمریکا کشوری وجود دارد که آمریکا در طول ۶۰ سال گذشته از هیچ تلاشی برای صدور تمدن به آنجا دریغ نکرده، ولی موفق به این کار نشده است. کوبا در میان همسایگان آمریکا یک استثنا است! مردم کوبا آدم‌های سفتی بودند که مرغشان یک پا داشت و حرف‌های منطقی و تمدنی آمریکایی‌ها توی کت‌شان نمی‌رفت، تا آنجا که آمریکایی‌ها مجبور شدند بخشی از حرف‌ها و استدلال‌های تمدنی‌شان را با مقداری میکروپ قاطی کرده و میان کوبایی‌ها پخش کنند. در اکتبر سال ۱۹۸۱ بیماری مرموز «تب استخوان‌شکن» در این جزیره کوچک فراگیر شد و بیش از ۳۰۰ هزار نفر را مبتلا کرد. سازمان سیا بعداً و به صورت تلویحی مسئولیت این حرکت تمدنی-میکروبی را بر عهده گرفت. حرکتی که علی‌رغم موفقیت در انتشار میکروپ تب استخوان‌شکن، در گسترش حقوق بشر و دموکراسی در کوبا موفقیتی به دست نیاورد و فقط ۱۵۰ جنازه روی دست مقامات کوبایی گذاشت.^۱

۱) سرکوب امید، ویلیام بلوم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۸، ص ۴۵۳.



دولت آمریکا برای نظارت بر تجارت قانونی انسان و حفظ حقوق مصرف‌کنندگان، قوانین خاصی را وضع کرده تا کودکان با شرایط استاندارد وارد و در مراکز مصرف توزیع شوند و کسانی که مرتکب واردات یا قاچاق کودکان غیر استاندارد شوند، به ازای هر کودک به پرداخت ۵۰ دلار محکوم خواهند شد! البته حدود ۱۰ درصد از کودکانی که به آمریکا وارد می‌شوند برای مصارف پزشکی مورد استفاده قرار می‌گیرند. یعنی اعضای بدن آنها برای پیوند به بدن بیماران آمریکایی استفاده می‌شود. چون به هر حال بیماران آمریکایی نیاز بیشتری به این اعضا دارند تا کودکان و افراد وارداتی. هر جور هم که حساب کنید جان یک آمریکایی خیلی بیشتر از جان یک کودک یا یک جوان وارداتی می‌ارزد. همین قانون میزان توجه دولت آمریکا به سلامتی و بهداشت مردم کشورش را نشان می‌دهد، چرا که راضی نیست کسی به خاطر مصرف کودکان ناسالم یا بیمار دچار مشکل شود.



ماجرای قاچاق انسان توسط آمریکایی‌ها هم یک جور خدمت به حقوق بشر، دموکراسی و آزادی است. چون تاجران آمریکایی کودکان بی‌مصرف خانواده‌های فقیر را از چهار گوشه دنیا جمع‌آوری می‌کنند و در آمریکا در صنایع سودآوری مثل پیوند اعضا به کار می‌گیرند و ارزش افزوده تولید می‌کنند!

از آنجا که آمریکایی‌ها با هر مسئله‌ای کاملاً علمی برخورد می‌کنند، جایی به نام مرکز ملی مطالعه قاچاق انسان^۱ درست کرده‌اند که وظیفه تحقیق و بررسی علمی در مورد این مسئله را بر عهده دارد. این مرکز در مطالعاتش به نتایج مهمی دست پیدا کرده، مثلاً این که متوسط سن کودکانی که در آمریکا با هدف کار در مراکز فحشا قاچاق می‌شوند ۱۲ تا ۱۴ سال است و سالانه تا ۳۰۰ هزار کودک در این چرخه وارد می‌شوند. طبیعی است که باید به همین میزان هم از این چرخه خارج شوند، البته با تابوت.

1) National Center for Study of Human Trafficking



ترویج راستگویی به روش غاز کبابی!



حضور ارتش آمریکا در سومالی دستاوردهای مهمی برای بشریت و تمدن انسانی به دنبال داشت. مثلاً گرفتن اعتراف به شیوه «غاز کبابی» یکی از ابداعات نظامیان هوشمند آمریکایی بود که برای اولین بار در سومالی به اجرا درآمد. در این روش فرد سومالیایی مثل یک غاز به چوب بسته می‌شد و بعد زیرش آتش روشن می‌کردند و یک سرباز با حوصله آمریکایی چوب را به آرامی روی آتش می‌چرخاند تا حرارت به شکل یکنواختی به همه جای بدن سومالیایی برسد و همین رسیدن حرارت یکنواخت به سراسر بدن باعث می‌شد که متهم سومالیایی تمام فعالیت‌های تروریستی تاریخ را گردن بگیرد.^۱ آمریکایی‌ها از پاسداری صلح در سومالی تجارب زیادی به دست آوردند و یکی از این تجارب این بود که اگر از صلح پاسداری نشود بهتر است!

(۱) تصاویر مختلفی از این اقدام نظامیان آمریکایی توسط خبرنگاران حاضر در سومالی و بعضی از سربازان آمریکایی مخابره و منتشر شده است.



حقوق بشر شیمیایی



از سال ۱۹۹۸ یک وظیفه اساسی به مجموعه وظایف تاریخی آمریکا افزوده شد و آن مقابله با تروریسم بود. یعنی پس از حمله به سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا، ایالات متحده احساس کرد که تروریسم، بشریت و تمدن را به خطرناک‌ترین شکل تهدید می‌کند و چون هیچ کشور دیگری صلاحیت مقابله با تروریسم را نداشت، آمریکایی‌ها این بار سنگین را هم به دوش کشیدند و در اولین گام در همان سال ۱۹۹۸ یک کارخانه خطرناک تولید سلاح شیمیایی را در سودان بمباران کردند. اگرچه دولت سودان توانست ثابت کند که آن مجتمع، بزرگ‌ترین کارخانه تولید «دارو» در سودان بوده و هیچ ربطی هم به سلاح شیمیایی نداشته، اما در این مورد حق را باید به آمریکایی‌ها داد. چون احتیاط شرط عقل است و ممکن بود روزی تروریست‌ها دستشان به آن مجتمع برسد و به جای دارو، سلاح شیمیایی تولید کنند. آن وقت خطر بزرگی بشریت را تهدید نمی‌کرد؟

(۱) تاریخ آمریکا، هاوارد زین، ترجمه مان صالحی علامه، تهران، انتشارات کتاب آمه، چاپ دوم: ۱۳۹۱، ص ۸۵۶.

تاریخ مستطاب آمریکا، محمدصادق کوشکی و مازیار بیژنی، تهران، مؤسسه فرهنگی خاگریز ایمان و اندیشه، ۱۳۹۴، صفحه ۱۲۷



پژوهشگران ضد تروریسم آمریکا پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه دریافتند میان بمباران و قتل عام در افغانستان و تروریسم، نسبت معکوس وجود دارد و برای نابودی تروریسم در دنیا چاره‌ای جز حمله به افغانستان نیست. حملات آمریکا به افغانستان بسیار سخاوتمندانه بود. چرا که هر بمب یا راکتی که از سوی ارتش آمریکا نثار خانه‌های فقیرانه افغانستانی‌ها می‌شد، صدها برابر کل آن روستا یا محله می‌ارزید. بعضی از بمب‌های پیشرفته آمریکا بیش از ۵۰۰ هزار دلار ارزش داشتند! به نظر شما، اصلاً روستایی در افغانستان هست که اول تا آخرش ۵۰۰ هزار دلار بیارزد؟ در نتیجه این سرمایه‌گذاری، هم با تروریسم جهانی مقابله می‌شد و هم منافع مختصری برای دولت ایالات متحده به دست می‌آمد. مثلاً طبق گفته حامد کرزای (رئیس جمهور وقت افغانستان) سازمان سیا و ارتش آمریکا در طول اشغال افغانستان سالانه بیش از ۶۰ میلیارد دلار از طریق قاچاق مواد مخدر افغانستان درآمد کسب کرده‌اند.

(۱) Hamid Karzai (born 24 December 1957)؛ رئیس جمهور افغانستان از سال ۲۰۰۴ تا سال ۲۰۱۴.



انصافاً سربازان آمریکایی برای آموزش تمدن به افغانستانی ها سنگ تمام گذاشتند. مثلاً ادرار کردن روی اجساد قربانیان و بریدن انگشت مقتولین و درست کردن کلکسیون^۱، نمونه های کوچکی از آداب زندگی مدرن بود که مردم افغانستان از سربازان آمریکایی یاد گرفتند. سربازان آمریکایی با قلب هایی مملو از عشق به انسانیت و انگیزه فراوان برای انتقال تجربیات تمدنی به افغانستانی های عقب مانده، روش مؤثر آموزش عملی را برای آدم کردن و متمدن ساختن آنها به کار گرفتند. از آن پس بود که مردم افغانستان یاد گرفتند چگونه می توان بر سر نحوه کشتن یک کودک ۶ ساله با نارنجک و اسلحه خودکار (آن هم از فاصله چند متری) مسابقه داد و شرط بندی کرد. چون تا قبل از حمله آمریکا به افغانستان، مردم این کشور بر اساس طرز فکر عقب مانده و سنتی شان خیال می کردند کشتن بچه ها اقدامی غیر انسانی و زشت است و یک آدم بزرگ باید با هم قدش طرف شود.

(۱) <http://www.spiegel.de/international/world/the-kill-team-images-us-army-apologizes-for-horrific-photos-from-afghanistan-a-752310.html>



عراق، تمدن آمریکایی و دیگر هیچ!



آمریکا برای مبارزه با تروریسم یک گام مهم دیگر هم برداشت و آن حمله به عراق بود. احتمالاً حمله به عراق بلندترین گامی است که در طول تاریخ بشر در جهت صلح و مقابله با تروریسم برداشته شده و هنوز روی زمین گذاشته نشده است. یکی از مناطق بغداد که در حملات موشکی آمریکا به تجلی گاه صلح و دموکراسی تبدیل شد پناهگاه عامریه بود. با اصابت چند موشک کروز آمریکا به این پناهگاه، صدها زن و کودک موجود در این پناهگاه به ذغال تبدیل شدند تا بوی خوش صلح به مشام همه جهانیان برسد. در همین رابطه سخنگوی وقت کاخ سفید گفته بود: «قرار بود آنجا یک هدف نظامی باشد، نمی دانیم که آن همه افراد غیر نظامی آنجا چه می کردند!»^۱ و ژنرال شوارتسکف^۲، فرمانده نظامیان آمریکایی هم در مصاحبه‌ای برای زنان و کودکان عراقی کشته شده گریه کرد!^۳

(۱) سرکوب امید، ویلیام بلومر، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۸، ص ۸۴۲.
(۲) H. Norman Schwarzkopf (22 August 1934 – 27 December 2012)؛ ژنرال ارتش آمریکا و فرمانده نیروهای ائتلاف بین‌المللی در جنگ خلیج فارس علیه عراق در سال ۱۹۹۱.
(۳) یوسراییل و صهیوناکراسی، سیدهاشم میرلوحی، تهران، نشر معارف، چاپ ششم: ۱۳۹۱، ص ۳۹۲.



پس از آن که خیال نظامیان آمریکایی از بابت تروریسم در عراق راحت شد، نوبت به ترویج فرهنگ و بینش مدرن آمریکایی در عراق رسید. بالأخره حیف بود که پای آمریکایی‌ها به عراق برسد و مردم عراق از فرهنگ و تمدن آمریکایی بی‌نصیب بمانند. نظامیان آمریکایی در مناطق اشغالی روابط دوستانه و عاشقانه‌ای را به زنان و دختران عراق پیشنهاد می‌دادند و چون معمولاً پاسخی نمی‌شنیدند، مجبور می‌شدند با زبان زور مزه این مفاهیم و روابط را به صورت عملی به زنان و دختران عراقی بچشانند. البته مشخص نبود چرا مردم عراق از این حرکات صمیمانه و اقدامات بشر دوستانه ناراحت می‌شدند. چون به نظر یکی از ژنرال‌های آمریکایی، باید به این سربازان حق داد که به چنین اقداماتی دست بزنند. چون آنها چندین ماه است که از آمریکا و زنان و دختران آنجا دورند و رفتار دوستانه آنها با زنان و دختران عراقی کاملاً طبیعی است و اصولاً اشکالی ندارد!



آموزش‌هاک کارگاهی تمدن!



روزنامه واشنگتن پست تصاویری از آموزش عملی زندگی متمدن به زندانیان عراقی در ابوغریب را منتشر کرد. این تصاویر یک زندانی عراقی را نشان می‌داد که بدن برهنه او با مدفوع پوشیده شده و تعدادی از سربازان باتوم به دست آمریکایی اطراف او ایستاده‌اند. هدف از این کار، آموزش عملی اهمیت نظافت و پاکیزگی به مردم عراق بود و این که بعضی از شاهدان عینی و زندانیان عراقی در توضیح این عکس گفته‌اند که سربازان آمریکایی زندانیان را برهنه کرده و مجبور می‌کردند در فاضلاب بغل‌بند، حرف مفتی پیش نیست. در مواردی نیز سربازان آمریکایی زندانیان برهنه را روی یکدیگر می‌چیدند تا یک تپه تشکیل شود. این تجربه از مقدمات طراحی و مهندسی چیدمان محسوب می‌شود. یکی دیگر از آموزش‌های عملی سربازان آمریکایی به زندانیان ابوغریب، متصل کردن برق به بدن آن‌ها بود. در این آموزش، زندانیان با خطر برق و مفهوم برق‌گرفتگی به خوبی آشنا می‌شدند.



آموزش يك زندگى سگى!



بر اساس خاطرات و اسناد و تصاویر موجود از ابوغریب، دوره‌های آموزش حقوق بشر آمریکایی به زندانیان عراقی شامل موارد متعددی می‌شد، مانند:

۱- برهنه کردن کامل زندانیان زن و مرد برای آموزش تفاوت‌های جسمی و آناتومیک میان زن و مرد.

۲- انداختن سگ‌های درنده به جان زندانیان، مخصوصاً زندانیان زن. هدف این دوره، آموزش نحوه مبارزه با سگ‌های خطرناک با دست‌های بسته بوده است.

۳- بستن قلاده سگ به گردن زندانیان و مجبور کردن آنها به در آوردن صدای سگ و تقلید حرکات آن. در این تمرین زندانیان ضمن تمرین بازیگری، به شکلی عمیق با زندگى سگى آشنا مى‌شدند.

۴- ضربه زدن به نقاط حساس بدن زندانیان با چماق‌های سنگین و باتوم. در این تمرین، شیوه آموزشی لقمان حکیم مدنظر آمریکایی‌ها بوده است تا زندانیان متوجه دردناک بودن این اقدام شده و این کار را با اشخاص دیگر انجام ندهند که خیلی خلاف حقوق بشر است.

... ۵



با توجه به چند بُعدی بودن تمدن آمریکایی، تأثیرات حضور نظامی آمریکا در نقطه‌ای مانند عراق را نباید در یک یا دو مقوله خلاصه کرد. این حضور حتی تأثیرات تاریخی نیز داشته است! مثلاً غارت موزه‌های موصل و بغداد و انتقال بیش از ۲۰ هزار قطعه آثار باستانی و تاریخی به آمریکا، نمونه‌هایی از تأثیرات عمیق و اساسی حضور نظامی تمدن آمریکایی در عراق است. رئیس مؤسسه پژوهش آکادمیک آمریکا گفته است که حضور آمریکا در دو سال نخست اشغال عراق منجر به تخریب نیمی از آثار باستانی این کشور شد.^۱ هر چند بعضی‌ها می‌گویند آمریکایی‌هایی که حداکثر تاریخ کشورشان به ۵۰۰ سال نمی‌رسد به دلیل حسادت، آثار چند هزار ساله تمدن‌های موجود در عراق را نابود کرده‌اند، اما این بعضی‌ها ملتفت نیستند که ورود یک تمدن مدرن و ارزش‌های آن به جایی مثل عراق، مستلزم پاکسازی کامل آن از نمادها و آثار تمدن‌های مرده و فسیل شده گذشته است.



(۱) نوام چامسکی، ایالات شکست خورده، ترجمه یعقوب نعمتی، تهران، انتشارات جام جرم، چاپ اول: ۱۳۸۷، ص ۵۲.

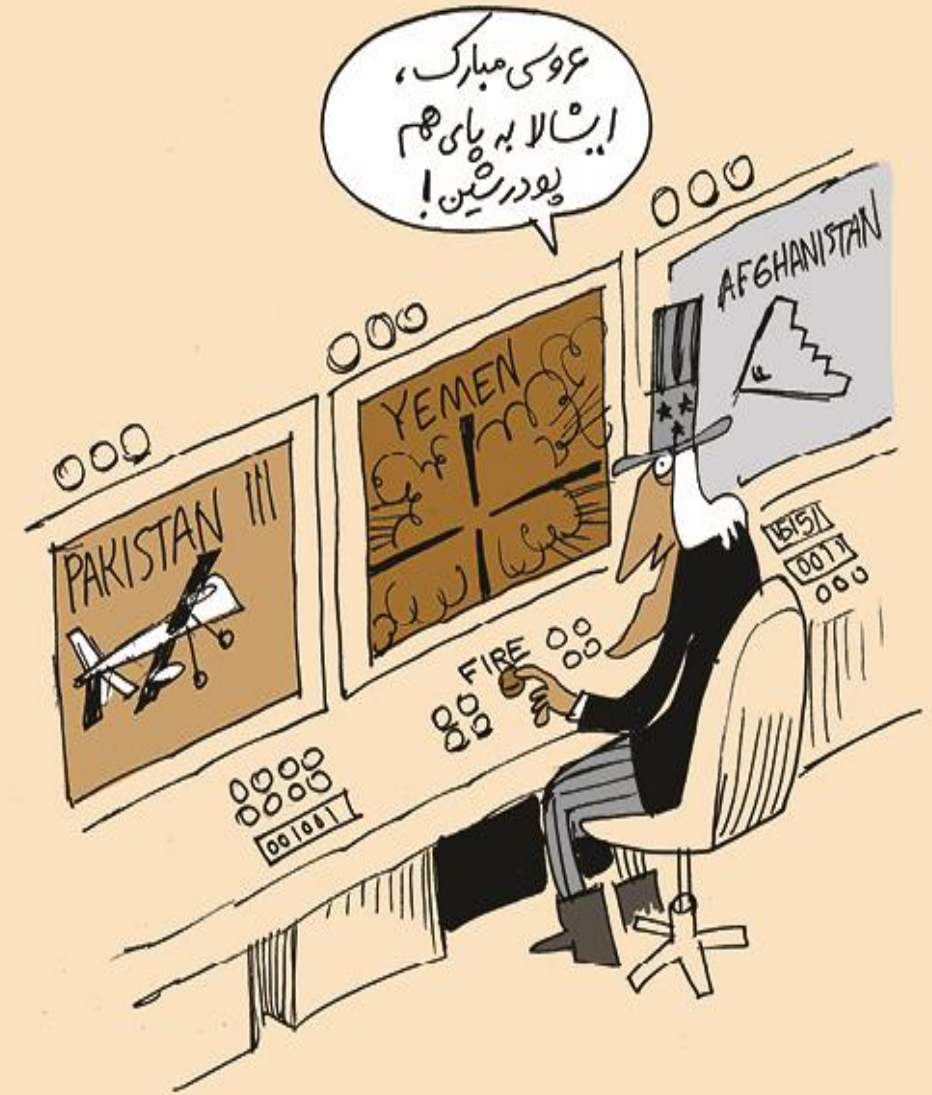


ایشالا به پاک هم پودر شین!

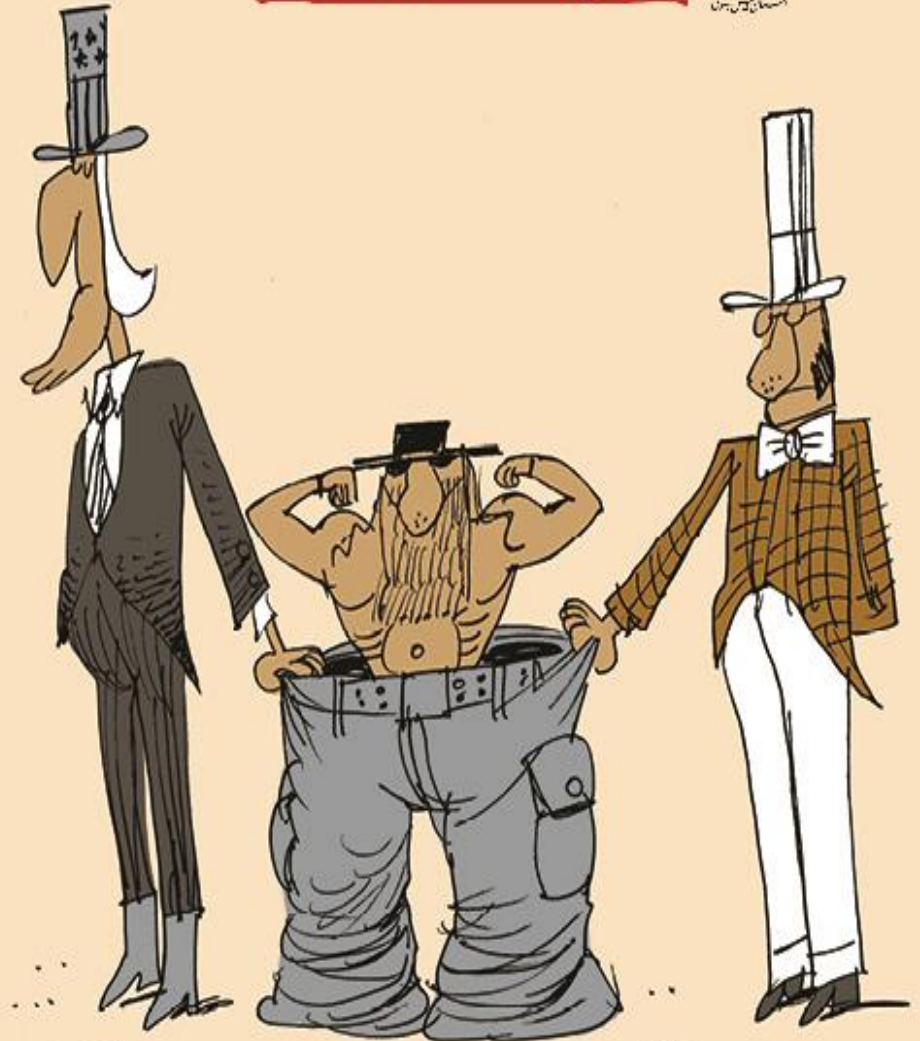


سازندگان پهپادهای آمریکایی آن را به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که به صورت هم‌زمان قادر به انجام چند مأموریت مختلف است، یعنی در همان لحظه‌ای که با تروریسم مقابله می‌کند، دموکراسی و حقوق بشر را هم در نقاط هدف نهادینه می‌کند.

این پهپادهای فوق پیشرفته در سال‌های ۲۰۱۲ به بعد در یمن مأموریت‌های مختلفی داشته‌اند و کارشان در آنجا بیشتر معطوف به گسترش دموکراسی و حقوق بشر بوده است. مثلاً در مواردی پهپادهای آمریکایی در مراسم عروسی مردم در بعضی از مناطق یمن حاضر شده و ضمن عرض تبریک، اقدام به ترویج دموکراسی و حقوق بشر در میان میهمانان کرده‌اند. بر اساس گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر، در یکی از این مراسم‌ها ۲۵ نفر از جمله عروس خانم هدف حقوق بشر آمریکایی قرار گرفته و به دلیل فقدان ظرفیت تحمل آن، کشته و زخمی شدند.



آمریکایی‌ها همه جای دنیا را گشتند و دموکراتیک‌تر، حامی حقوق بشر تر، آزادتر و لیبرال تر از اسرائیل نیافتند و به همین دلیل است که از ابتدای تأسیس این رژیم تا امروز، از هیچ حمایتی دریغ نکرده‌اند. بر اساس گزارش سالیانه سرویس تحقیقات کنگره آمریکا، طی سال‌های پس از ۱۹۸۰، اسرائیل اولین دریافت کننده کمک‌های نظامی آمریکا بوده و مثلاً در سال ۲۰۱۲ آمریکا روزانه ۶ میلیون دلار کمک نظامی به اسرائیل تقدیم کرده، تا جایی که حدود ۲۰ درصد از بودجه نظامی اسرائیل توسط آمریکا تأمین و پرداخت شده است. این در حالی است که درآمد سرانه در اسرائیل با کشورهای ثروتمندی مانند اسپانیا و کره جنوبی برابر است. در حقیقت اسرائیل نیاز چندانی به این کمک‌ها ندارد و این امریکاست که برای حمایت از روش و منش اسرائیل و ارزش‌هایی که اسرائیل بر پایه آن شکل گرفته، داوطلبانه به اسرائیل کمک می‌کند تا در افتخار اقدامات او سهیم باشد.



یکی از مهمترین اقدامات نیکوکارانه آمریکایی‌ها در ایران، تأسیس یک سازمان برای گسترش حقوق بشر و آزادی در ایران با استفاده از الگوی سازمان سیا بود. مقامات سازمان سیا یا همان سازمان گسترش حقوق بشر در جهان، در سال ۱۹۵۷ پس از جلب موافقت شاه «ساواک» را پایه‌گذاری کردند. این نام، مخفف «سازمان حفاظت از حقوق بشر و ترویج آزادی‌های سیاسی کشور» بود. مأموران سیا تمام تلاش خود را برای تربیت مأموران ساواک به کار گرفتند.^۱ جیمز لایف که در آن زمان مسئول میز ایران در سازمان سیا بود می‌گوید: «در دوره‌های آموزشی سازمان سیا برای مأموران ساواک، جدیدترین شیوه‌های بازجویی و مؤثرترین شیوه‌های شکنجه آموزش داده می‌شد و دستگاه‌های شکنجه نیز در اختیار ساواک قرار می‌گرفت. از جمله روش‌هایی که سازمان سیا به مأموران ساواک آموزش می‌دادند، تکنیک‌های بازجویی و شکنجه‌ای بود که نازی‌ها در زمان حکومت بر آلمان اختراع کرده و به کار گرفته بودند.»^۲

(۱) خاطرات دو سفیر، ویلیام سولویان - سر آنتونی پارسونز، ترجمه محمود طلوعی، تهران، نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص ۹۰.
(۲) شکنجه در جهان، زندانیان سیاسی چگونه شکنجه می‌شوند؟، ترجمه محمدرضا موحدی راد، تهران، ناشر: مترجم، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۴۶.



یکی از گسترده‌ترین برنامه‌های خیریه آمریکا، «اصل چهار ترومن»^۱ بود که مجموعه‌ای از کمک‌های متنوع برای کشورهای جهان سوم را شامل می‌شد. مثلاً آمریکایی‌ها معتقد بودند الاغ‌های ایرانی خیلی ضعیف‌اند و برای اصلاح نژاد آن‌ها، صدها رأس الاغ درشت هیکل و قوی از قبرس به ایران آوردند و در روستاها توزیع کردند. روستائیان هم باید تلاش می‌کردند تا با کمک الاغ‌های قبرسی، نژاد الاغ ایرانی کم‌کم اصلاح شود!^۲ سم‌پاشی با د.د.ت^۳ یکی دیگر از این کمک‌ها بود.^۴ آمریکایی‌ها با دست و دلبازی، سم د.د.ت را از بالا تا پایین روستاها و روستائیان و همه چیز در ایران پاشیدند، بلکه آفات کشاورزی ریشه‌کن شود. بعدها سازمان بهداشت جهانی سم د.د.ت را بسیار خطرناک اعلام کرد که اثرات مخرب آن مدت‌ها باقی می‌ماند.^۵ البته آمریکایی‌ها نیت بدی نداشتند، این سم‌پاشی آگاهی دانشمندان آمریکایی در مورد د.د.ت را افزایش می‌داد و عملاً خدمت به علم و پژوهش محسوب می‌شد.

(۱) Harry S. Truman (May 8, 1884 - December 26, 1972)؛ سی‌وسومین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۳.

(۲) اسنادی از اصل چهار ترومن در ایران (۱۳۴۶-۱۳۲۵ ه.ش)، مرکز اسناد ریاست جمهوری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱، ص ۳۷۳.

(۳) دیکرو دیفنیل تری کلرواتان، یکی از معروفترین عوامل شیمیایی مبارزه با آفات که بعدها اثرات مخرب آن بر محیط زیست کشف و استفاده از آن ممنوع شد.

(۴) اسنادی از اصل چهار ترومن در ایران (۱۳۴۶-۱۳۲۵ ه.ش)، ج ۱، ص ۳۸۱.

(۵) خاطرات ملکه پهلوی (همسر اول رضا شاه و مادر محمدرضا شاه پهلوی)، تاج الملوك آیملو، تهران، انتشارات به‌آفرین، چاپ اول: ۱۳۸۰، ص ۴۳۲.



پس از جنگ جهانی دوم، ۶۵ هزار آبریزگاه عمومی تک منظوره، انبارهای تدارکات ارتش آمریکا را بی خودی اشغال کرده بود. از طرف دیگر کارشناسان آمریکایی اصل چهار ترومن پس از بررسی بسیار کاملاً تصادفی به این نتیجه رسیدند که یکی از علل عقب ماندگی و فقر در روستاهای ایران، نداشتن آبریزگاه عمومی تک منظوره است. این گونه بود که آبریزگاه‌های ارتش آمریکا از روستاهای ایران سر در آورد و البته آمریکایی‌ها وجه ناچیزی هم در مقابل آن گرفتند.

البته روستاییان به دلیل عقب ماندگی فکر می‌کردند ایستاده ادرار کردن در جلوی چشم دیگران کار زشتی است و آدم باید دور از چشم مردم کارش را بکند و با آب خودش را بشوید. در حالی که آبریزگاه‌های آمریکایی نه تنها نیازی به آب نداشت، بلکه در همه جا، حتی وسط میدان ده هم قابل نصب بود. به خاطر این باورهای غلط، روستاییان نتوانستند از این ابزار تمدنی استفاده کنند و همچنان در فقر و عقب ماندگی باقی ماندند.



حیات آمریکایی و سخاوت ایرانی



دولت مهمان‌نواز ایران می‌خواست مراتب تشکر و قدرشناسی خود را از خادمان بی‌ادعای حقوق بشر و دموکراسی، یعنی آمریکایی‌ها ابراز کند و برای اینکه خلاف ادب نباشد و انگیزه‌های انسان‌دوستانه آمریکایی‌ها خدشه‌دار نشود از خود آنها پرسید: چگونه گوشه‌ای از زحمات شما را جبران کنیم؟ آمریکایی‌ها هم در حالی که از خجالت سرخ و سفید می‌شدند پیشنهادی ارائه دادند که در بند «ج» قانون اجازه استخدام مستشاران آمریکایی درج شد. بر اساس این قانون رؤسای هیأت‌های مستشاری آمریکا ماهانه ۴۲۰۰ دلار، معاونین ۳۹۰۰ دلار، افسران ۳۷۵۰ دلار و درجه‌داران ۲۷۰۰ دلار حقوق دریافت می‌کردند. در حالی که یک افسر ایرانی در آن زمان ماهانه کمتر از ۵۰ دلار حقوق می‌گرفت!^۱ به این ترتیب حقوق سالانه مستشاران آمریکایی به ۳/۲۵ میلیارد دلار می‌رسید، در حالی که بودجه سالانه آموزش و پرورش ایران ۱/۸ میلیارد دلار و بودجه بهداشت و درمان کل کشور کمتر از ۰/۵ میلیارد دلار بود.^۲

۱) پایگاه اطلاع‌رسانی قوانین و مقررات کشور (روزنامه رسمی) - <http://www.dastour.ir/Print/?lid=33276>

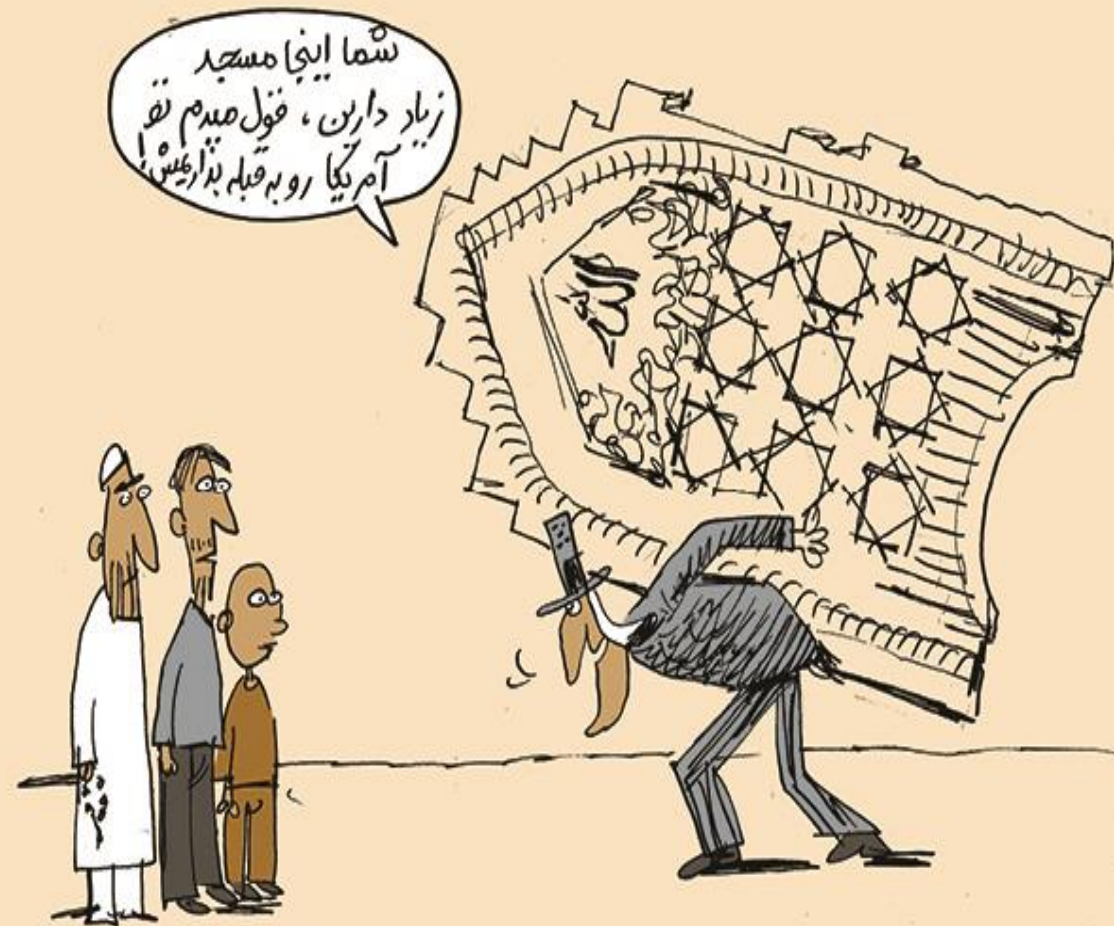
۲) روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۵۷-۱۳۳۲، علیرضا ازغندی، تهران، انتشارات قومس، چاپ اول: ۱۳۷۶، ص ۳۴۶.



یکی از خدمات مهم آمریکایی‌ها، حفاظت از آثار باستانی ایران بود. آنها در یک اقدام فرهنگ‌دوستانه دولت ایران را وادار کردند با تصویب قانون آثار باستانی، به باستان‌شناسان آمریکایی اجازه دهد آثار باستانی ایران را کشف و برای حفاظت به موزه‌های آمریکا ببرند.^۱ علاقه آمریکایی‌ها به آثار باستانی به قدری بود که محراب کاشی‌کاری شده یک مسجد هزار ساله در اصفهان را به شکل کامل جدا کرده و به موزه متروپولیتین نیویورک بردند.^۲ آن‌ها نه تنها بابت این خدمات ارزنده پولی نمی‌گرفتند، بلکه با سخاوتمندی تمام به ازای هر قطعه چند دلار به دولت ایران پرداخت می‌کردند!

این اقدامات یک فایده دیگر هم داشت و آن رعایت عدالت بین ملت‌ها بود. نمی‌شود ملتی مانند ایران ۹۰۰۰ سال تاریخ و آثار باستانی داشته باشد و ملت بزرگی مثل آمریکا فقط ۵۰۰ سال تاریخ داشته باشد و به بقایای گاوچران‌ها بگوید آثار باستانی و هفت‌تیر و شلاق کابوی‌ها را در موزه‌هایش بگذارد!

۱) تاراج بزرگ، آمریکا و غارت میراث فرهنگی ایران، دکتر محمدقلی مجد، ترجمه مصطفی امیری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم: ۱۳۸۸، ص ۳۹.
۲) همان، ص ۱۷۴.



آمریکایی‌ها پس از پیروزی انقلاب در ایران باز هم ناامید نشدند و تلاش کردند یک جوری جلوی زیان بیشتر ملت ایران را بگیرند. برای همین به هر ایرانی وطن‌پرستی که قصد داشت با کودتا، خوشبختی را به کشورش برگرداند، کمک کردند. در این میان ایرانی‌ها کاری کردند که خیلی دل مقامات آمریکا را سوزاند. آنها با حمله به سفارت آمریکا، دیپلمات‌های از جان گذشته‌ای را که در سخت‌ترین شرایط، مردم ایران را تنها نگذاشته بودند، گروگان گرفتند و به آنها تهمت جاسوسی زدند! ایرانی‌ها برای آزادی گروگان‌ها شرطی گذاشته بودند که عملی کردن آن به هیچ وجه با حقوق بشر، ارزش‌های آمریکایی و مرام کابویی سازگار نبود. آنها از آمریکا می‌خواستند تا شاه را که برای معالجه به آمریکا پناه برده بود به ایران پس بدهد! این شرط اصلاً جوانمردانه نبود و اگر آمریکایی‌ها حاضر به انجام آن می‌شدند، تاریخ و افکار عمومی جهان درباره آن‌ها چه قضاوتی می‌کردند؟



مأموریت صدام برای پرداخت حقوق بشر

یکی از روش‌های دولت آمریکا برای مقابله با بیماری استقلال‌طلبی ملت ایران، تهدید و فشار نظامی بود. تجربه ثابت کرده که فشار و حمله نظامی به یک ملت، به ویژه اگر از جانب آمریکا طراحی شده باشد، برکات زیادی برای کشور و ملت مورد هجوم و حتی خود آمریکا دارد. از این رو در ژوئن سال ۱۹۸۱ همین که آمریکایی‌ها متوجه شدند صدام از حمله به ایران خوشش می‌آید، یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی و امنیت ملی‌شان را، به نام برژینسکی^۱، به اردن فرستادند تا در مرز اردن و عراق با صدام دیدار کند و از جانب آمریکا به او قول حمایت و همکاری بدهد و اعلام کند که با تجزیه ایران و تبدیل خوزستان به نوزدهمین استان عراق کاملاً موافق است.^۲ اگر صدامی در کار نبود یا در کار بود و از حمله به ایران خوشش نمی‌آمد، آن وقت زحمت جنگ با ایران بر دوش ارتش آمریکا می‌افتاد.



Razavi.aqr.ir

(۱) Zbigniew Kazimierz Brzezinski (born March 28, 1928)؛ مشاور امنیت ملی در دوره ریاست‌جمهوری جیمی کارتر.
(۲) سوداگری مرگ؛ غرب چگونه عراق را مسلح ساخت، کنت آر. نیمرمن، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم؛ ۱۳۸۲، ص ۱۶۵.

مقامات آمریکا اسنادی را کشف کردند که نشان می‌داد سکوهای نفتی ایران در خلیج فارس، مشغول تهدید صلح و امنیت جهانی هستند. در پی افشای این اسناد، ناوگان نیروی دریایی آمریکا در چند مرحله به سکوهای نفتی ایران حمله کردند و این منابع تهدید صلح و امنیت جهانی را از بین بردند.^۱

پس از مدتی آمریکایی‌ها متوجه منبع دیگر تهدید صلح و امنیت جهانی شدند. هواپیماهای مسافری ایرانی علاوه بر حمل مسافر، به صورتی فزاینده حقوق بشر را زیر پا می‌گذاشتند! به همین دلیل ناو آمریکایی وینسنس در اقدام شجاعانه، با شلیک دو موشک حافظ حقوق بشر به هواپیمای مسافری ایرانی با ۲۹۸ مسافر، نام خود را در تاریخ ثبت کرد.^۲ خوشبختانه پس از این حمله، صلح و امنیت خلیج فارس را فرا گرفت و حقوق بشر توانست نفس راحتی بکشد. چرا که ۶۶ نفر از مسافرین این هواپیما کودک بودند که ممکن بود در آینده به تروریست‌های بین‌المللی تبدیل شوند!

(۱) سیری در جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، چاپ پنجم؛ ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۱۴۴.
(۲) همان، ج ۵، ص ۱۰۶.

بمباران افکن ایرانی رو
زدم چون مجبور شدم،
می‌فهمی؟ مجبور!

